

کاری نه خورای نام سعدی!

سعدی شیرازی، دکتر علی اکبر ولایتی، چ: ۱، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۹۰ هـ. ش. (شمارگان: ۳۰۰۰ / ۱۹۶ ص).

پیشنهاد تألیف یکصد و ده جلد تک‌نگاری در معرفی بزرگان تاریخ علم و فرهنگ اسلام و ایران را نمود که امید است به یاری خداوند تعالی و به برکت عدد نمادین ۱۱۰،... این مهم به انجام برسد. (ص ۶ و ۷)

من چند بار این عبارات را خوانده‌ام و هنوز بدُرستی نفهمیده‌ام چه شده است. یک نفر که هم «حجت‌الاسلام» است و هم «دکتر» (یعنی میراث‌بر دوست علمی و آموزشی)، تألیف تک‌نگاری‌هایی را از یک نفر دیگر خواسته و او هم پذیرفته است. تا اینجا تعجبی ندارد. ولی آن تک‌نگاری‌ها چندتا است؟ ... یکی؟ دو تا؟ ... نه! یکصد و ده جلد تک‌نگاری؟!

اگر آن یک نفر پیشنهاد یکصد و ده جلد تک‌نگاری را به ارسطو یا ابن سینا یا علامه حلی هم داده بود، کار نامربوطی کرده بود، تا چه رسد به آنکه پیشنهاد تألیف یکصد و ده تک‌نگاری گوناگون را به «دکتر علی اکبر ولایتی» داده باشد؟!

تألیف «یکصد و ده تک‌نگاری» درباره «بزرگان تاریخ علم و فرهنگ اسلام و ایران»، مستلزم تخصص و اهلیت در فنون و فروع رنگارنگ و پُرشماری است که عُرْفاً در یک نفر جمع نمی‌شود.

شاید عبارت نارساست؛ یا شاید پیشنهاد تألیف به یک نفر در کار نبوده و سوء تفاهمی رخ داده است؛ یا ...

به هر روی، همین تک‌نگاری سعدی شیرازی، بسنده است تا نشان دهد نویسنده، آگاهی و اهلیت کافی برای دستیازی به تألیف همین یک فقره را نیز نداشته است.

چکیده: کتاب «سعدی شیرازی» اثر علی اکبر ولایتی، نهمین دفتر از مجموعه ای موسوم به «آفرینندگان فرهنگ و تمدن اسلام و بوم ایران» است که اختصاراً آفتاب خوانده شده و در سال ۱۳۹۰ توسط انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است. نگارنده سطور حاضر در راستای نقد و بررسی کتاب مذکور، با ذکر شاهد مثال‌هایی از محتوا، کاستی‌های کتاب را به تصویر می‌کشد.

کلیدواژه: کتاب «سعدی شیرازی»، علی اکبر ولایتی، مجموعه «آفرینندگان فرهنگ و تمدن اسلام و بوم ایران»، معرفی و نقد کتاب.

«... جهان در هم افتاده چون موی زنگی!»

(سعدی)

کتاب سعدی شیرازی که نام «دکتر علی اکبر ولایتی» را به عنوان مؤلف برایشانی دارد، نهمین دفتر از مجموعه ای است موسوم به «آفرینندگان فرهنگ و تمدن اسلام و بوم ایران» (که اختصاراً «آفتاب» خوانده شده است).^۱

آقای دکتر ولایتی در یادداشتی که با عنوان «درباره مجموعه» در آغاز کتاب (صص ۵ - ۷) نهاده‌اند، مقصود از نگارش این سلسله کتابها را «بازشناساندن بزرگان تاریخ تمدن اسلام و ایران، و بازتعریف ارزش‌های اعتقادی اسلامی و هویت ملی» شمرده و گفته‌اند:

«... مؤسسه انتشارات امیرکبیر پیشقدم شد و نخستین بار جناب حجت‌الاسلام دکتر سید مهدی خاموشی به این کمترین [= دکتر ولایتی]

۱. شاید شما هم با من همراه و هم‌رای باشید که «بوم ایران» در این سیاق، زیاده‌غریب است و می‌توانستند سراسر است‌تریگویند: «آفرینندگان فرهنگ و تمدن اسلام و ایران»؛ چه، «بوم» در این میان چندان هنری ندارد!

باری، گمان می‌کنم مختصر هنر «بوم» آن باشد که «ب» یا «آفتاب» را تأمین می‌کند!!... یعنی چون لفظ اختصاری مجموعه «آفتاب» می‌شده و یک «ب» کم داشته‌اند، «بوم» را در این نام اِقحام کرده‌اند تا جنسشان جور شود!

شاید هم این «بوم» شأن «هَبوط» دیگری داشته باشد که عَقُولِ امثالِ داعی البئه به آن نمی‌رسد!

در باب سعدی، شاعری و نویسندگی از یک سو و عرفان و وعظ و ارشاد از سوی دیگر، چیزی است که ثابت است. هم آثار او و هم گزارشهای پیشینیان، اینها را تأیید می‌کند. فراتر از اینها و چیزهایی از سنخ ادعای تَخَصُّص و تَبَخُّر در فقه و حدیث و تفسیر و... و... و...، کُلّی بافی‌هایی است عَجالَةً بی‌پشتوانه.

عادت و سنتِ فرهیزش (/ تثقیف) و آموزش (/ تعلیم) در آن روزگاران جهان اسلام، تا همین اواخر، بر این استوار بود که دانش‌آموختگان از علوم چون تفسیر و حدیث و فقه و لغت و ادب بهره‌هایی درآوردند. بی‌گمان سعدی هم از این دانشها حظوظی برگرفته بوده است، اما نه بدان پایه که او را در شمار مفسّران و محدّثان و فقیهان رسمی و شاخص درآورده باشد و مثلاً در کتابهای طبقات مفسّران و محدّثان و فقها راه دهد.

از یاد نبریم که بعضی ناقدان روزگاران اخیر، بحق بر پایه دانش رسمی سعدی و به طور خاص حدیث‌شناسی او انگشت درنگ و خُرده‌گیری نهاده و او را در این قلمرو - بَدْرُست - از متخصصان و ویژه‌دانان ندانسته‌اند.

علامه شبلی نعمانی، در کتاب نفیس شعر العجم، حدیث‌شناسی سعدی را هرچند به کوتاهی به نقد کشیده و نشان داده است آنچه از یک حدیث‌شناس متخصص انتظار می‌رود و شبلی نعمانی از گزارش آیات دانش‌اندوزی سعدی در بغداد توقع کرده بوده است، در آثار سعدی دیده نمی‌شود.^۵

راست آن است که نه فقط سعدی، که بسیاری از شاعران و نویسندگان و واعظان مَتَّصِفِ ما، حتی مولوی که زمانی «سجاده‌نشین باوقاری» بود و اهل فقه و فتوی، آری، او و امثال او نیز در دانشهائی چون تفسیر و حدیث، در مرتبتی از تدقیق و تحقیق نبودند که بتوان بی‌پروا ایشان را «مفسّری چیره دست» و «محدّثی مسلط به احادیث» قلم داد.

سیری در گفتاوردهای زنده‌یاد استاد فُروزانفر در کتاب احادیث مثنوی بسنده است تا فرامیاد کثیری از روایاتی که مولوی فقیه و دستاربند بزرگ، با گشاده‌دستی - و بیشتر به پیروی از سنت واعظان مَتَّصِفِ - در کتاب خود مجال طرح داده است، در دیده محدّثان و حدیث‌پژوهان ویژه‌کار خود اهل تَسَنُّن در چه پایه‌ای از اعتمادناپذیری و عَدَم وُثُوق جای داشته.

اکثر اهل نظر نیز با توجه به همین واقعیات، در باب بزرگانی چون سعدی و مولوی، گرد چنان توصیف‌ها و تلقیب‌های گراف‌آلود و لاف‌آمیز نگشته‌اند.

در حالی که چند تألیف و ترجمه دست کم میان مایه درباره سعدی در دست هست، کمترین انتظار این بود که تک‌نگاری حاضر، تلخیصی متین و پاکیزه از همان تحقیقات و تدقیقات دیگر، در قالبی که مناسب مخاطب این مجموعه و اهداف آن باشد به دست دهد؛ که نداده است.

آشفتگی و شتابزدگی در تألیف، و کم‌اطلاعی مؤلف، در جای جای اثر جلب توجه می‌کند، و سهل‌انگاری در تحقیق و تبیین، و خامدستی در تدوین، از دیده خواننده تیزبین دور نمی‌ماند.

از همان آغاز کتاب و در همان سطور ابتدائی مقدمه، از سعدی به عنوان «... فقیهی متبحر، مفسّری چیره‌دست، محدّثی مسلط به احادیث...» (ص ۱۳) نام برده می‌شود که مدّعیاتی است خام و نامقبول.

کَم و کیفِ اطلاعات و داده‌های فقهی و تفسیری و حدیثی مسطور در آثار سعدی، به هیچ روی، او را «فقیهی متبحر»، «مفسّری چیره‌دست» و «محدّثی مسلط به احادیث» نشان نمی‌دهد.

حتّی اگر اطمینان داشته باشیم که سعدی مثلاً در نظامیه در دُروس فقه و تفسیر و حدیث شرکت می‌کرده، باز هیچ دلیلی نداریم که تحصیلاتش از وی «فقیهی متبحر» و «مفسّری چیره‌دست» و «محدّثی مسلط به احادیث» ساخته باشد.

بهره‌وری گسترده وی از مآثورات و روایات، چیزی است از جنس همان اُنس و استشهاد فراخ‌دامنه‌ای که در سنت اندرزگویان و مَتَّصِفِان دیده می‌شود. نمونه‌ی اعلای آن - که احتمالاً خود سعدی هم از آن متأثر شده -، احیاء علوم الدین غزالی طوسی است که علی‌رغم بهره‌جویی بسیار از احادیث و مرویات، از غزالی طوسی، «محدّثی مسلط به احادیث» نساخته، و از قضا، زبان حدیث‌شناسان را بروی دراز کرده و کم‌بضاعتی غزالی را در دانش حدیث بر آفتاب افکنده است.^۲

قصه حضور سعدی در حلقه بحث فقیهانی که «بساط جدل ساختند» و «لیم ولانسلیم در انداختند»^۳ نیز، اگر واقعی باشد، باز معلوم نیست بر «تبخر» وی در فقاقت دلالت کند.^۴

۲. درباره کم‌بضاعتی غزالی در دانش حدیث - که به تصریح شبکی، «معروف» هم بوده است - و خُرده‌هایی که از این در بروی گرفته‌اند، نگار: طبقات الشافعیة الكبرى، تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی الشبکی، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو (و محمود محمد الظنحی، دار احیاء الکتب العربیة، ۲۱۰/۶ و ۲۴۹ و ۲۸۷ - ۳۸۹؛ و: الإمام الغزالی حجة الاسلام ومُجدد الملة الخاضعة، صالح أحمد السامی، ط: ۱، دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۳ هـ. ق، صص ۱۶۶ - ۱۶۹؛ و: الإمام الغزالی بین مادیة و نأدیة، الدكتور یوسف القرضاوی، بیروت: مؤسسة الرسالة، ط: ۴، ۱۴۱۴ هـ. ق، صص ۱۵۰ - ۱۵۸ و ۱۲۵.

۳. مسطور در بوستان.

۴. افزون بر آن، کاربرد واژه «فقیه» به معنای «طالب علم» در آن زمانه - که استعمالی شایع بوده است (درین باره، نگار: چون من درین دیار... جشن‌نامه دکتر رضا انزلی نژاد - به کوشش محمّدجعفر یاحقی و... تهران: انتشارات سخن، مقاله این دانش‌آموز -، ای بسا ازین، معنای بسیاری از خلقه‌های فقیهان را به اجتماعات طلبگی فُرو بکاهد، و نباید هرجا سخن از «فقیه» یا

«فقیهان» می‌رفته است، آن را به چیزی مانند «آیت‌الله العظمی» امروزی برگردانید!

۵. سنخ: شعر العجم، شبلی نعمانی، ترجمه سید محمّد تقی فخر داعی گیلانی، ج: ۲، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ هـ. ش. ۲۱/۲۰ و ۲۲.

احترامی غیرمستقیم» - و شاید هم: «مستقیم» - گذاشت!
آنجا که سعدی گوید:

من این غَلَطِ نَسَندم زرای روشن خویش
که دست و طبع تو گویم به بحر و کان ماند،

سخن وی را تعریضی به سُروده بلند آوازهٔ آنوری دانسته‌اند که گفته بوده است:

گر دل و دست، بحر و کان باشد
دل و دستِ خدایگان باشد.^۸

همچنین آنجا که در گلستان فرموده است:

أبله‌ی کوروز روشن شمع کافوری نهد
زود باشد کش به شب روغن نبینی در چراغ

گویند: وی به کنایه آنوری را طعن کرده است که می‌گفته‌اند پدرش مردی مُتَمَوِّل بود و آنوری پس از مرگ پدر جُمْلَهُ املاک و اموال او بفروخت و با جماعتی پَساطِ عیش و طَرَب گُسترانید و دستِ اسراف در میراث پدری گُشود و آن همه اموال را به باد فنا درداد؛ او که روزها در مجلس عیش و نوش خود شمع مومی برمی افروخت، عاقبت کارش به جایی رسید که در زمستان جامعۀ بَسَنده‌ای که گَزَنَد سَرما را از وی بازدارد، نداشت!^۹

البته این درآویختن‌ها، اختصاص به آنوری هم نداشته است و شیخ شیراز از سنائی عَزَنوی نیز به طعن و تعریض یاد کرده و او را «مدعی» خوانده است، آنجا که گوید:

باطل است آن که مدعی گوید:
خفته را خفته کی گُند بیدار؟

و البته اهل فضل سخن حکیم عَزَنوی را در یاد دارند که سُروده بود:

عالمت غافل است و تو غافل
خفته را خفته کی گُند بیدار؟!^{۱۰}

قصید نگارنده، «پرونده‌سازی» برای سعدی نیست^{۱۱} (و این «سنت سنیه» را به عالیجنابانی که هزار چند گاهی - لاَئِد: قُرْبَةُ إِلَی اللّٰه! - نام

حتی شبلی نعمانی که پایهٔ تَخْصُّصِ سعدی را در حدیث شناسی، سختگیرانه به ارزیابی می‌نشیند، نه از آن روی چنان می‌گُند که از امثال سعدی انتظار چُنین تَخْصُّصها می‌رفته و می‌رود و اینک او نکتهٔ خلاف انتظاری را هویدا گردانیده باشد؛ بلکه چون به واسطهٔ بدخوانی و بدفهمی عباراتی از بوستان و گلستان، سعدی را از شاگردان ابن جوزی صاحبِ المُنتَظَم و همچُنین واجِد سابقهٔ تحصیلِ علم «حدیث» در نظامیهٔ بغداد اینگاشته بوده، این انگارهٔ خود را با آثارِ سعدی برسنجیده و از بی‌تَناسُبی این آثار با آن پایه از تَخْصُّص که مفروض آمده بوده است، در عَجَب شده.

العَرَض، همین توصیفِ سعدی به چنان اوصاف در همان آغاز کتاب، سَمّه‌ای از میزان دَقّت و باریکی بینی نویسنده کتابِ سعدی شیرازی را به دست می‌دهد؛ و مطالبِ دیگر صفحات کتاب نیز البته بر این تَصَوُّر آغازین صَحّه می‌نهد.

نمونه را، نویسنده در بیان این‌که سعدی «... در احترام به بزرگان و پیش‌کسوتان نهایت تواضع را نشان می‌داد»، از جمله، گفته است: «... در احترام غیرمستقیم به آنوری در وصف آن نصرانی که شعری را مدعی شده بود می‌گوید! [کذا فی الاصل] شعر او را به دیوان آنوری یافتند». (ص ۱۶).

گویا اشارهٔ نویسنده به آن داستانِ گلستان است که «شیدای گیسوان بافت یعنی علویست... و قصیده‌ای پیشِ مَلِک بُرد که من گفته‌ام... و شعرش را به دیوان آنوری دریافتند...»^۷.

با صَرَفِ نَظَر از «احترام غیرمستقیم» (!) که گویا مقصود از آن آرج‌گذاری تلویحی یا چیزی از این دست باشد، و نادیده انگاشتن آن علامتِ تَعَجُّبِ بیجا که پس از «گوید» نهاده‌اند، سؤال اینجاست: که حکایت این‌که شیدای شعر آنوری را دُز دیده و به نام خود کرده است، متضمّن چه «احترام غیرمستقیم» یا آرج‌گذاری تلویحی به آنوری است؟!... به هر حال، این «احترام» آن اندازه «غیرمستقیم» است؛ که نمی‌توان رَدِّ پای آن را بروشنی دریافت؛ لیک خو بست نویسنده کتابِ سعدی شیرازی بدانند که شیخ شیراز یکی دو جا بتلویح، آنوری آبیوردی را آماج انتقاد با طعن هم ساخته که لاَئِد با تعبیر ایشان، باید نامش را «بی

۶. علامه شبلی نعمانی، علی‌الظاهر بیست «چومن داد معنی دهم در حدیث / برآید به هم اندرون خبیب» (بوستان، ج یوشفی، ص ۴۸۴ - نسخه بدل ها-) را شاهد «حدیث» آموزی سعدی در نظامیه گرفته است. حال آن‌که حتی اگر بیست اصل باشد (که البته به گمان من هست)، به ظن غالب، «حدیث» آن، به معنای لغوی (= سخن، گفتار) باشد.

افزون بر این، تطبیق «ابن جوزی» ی گلستان با صاحبِ المُنتَظَم که در نقد الحدیث، گاه سختگیرانه بسیار کرده، محلّ اِشکالِ معروفی است که زنده‌یادان عباس اقبال آشتیانی و علامه محمّد قزوینی و جز ایشان دربارهٔ آن داد معنی داده‌اند.

الحاصل، سخن شبلی نعمانی را از این چشم‌انداز تعلیقی دراز باید؛ که امیدوارم در جای دیگر به گُزارد حقّ آن برآیم.

۷. کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۶۴.

۸. نگر: نقد ادبی، دکتر عبدالحمید زَین کوب، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹ هـ. ش. / ۱۰ / ۲۲۷.

۹. نگر: گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوشفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ. ش. ص ۲۶۹. دربارهٔ تعریض‌های سعدی به آنوری، نیز نگر: نقیضه و نقیضه‌سازان، مهدی آخوان ثالث، به کوشش ولی الله ذرودیان، ج: ۱، تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۷۴ هـ. ش. ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۱۰. در این باره نگر: نقیضه و نقیضه‌سازان، ج: ۱، ص ۹۶ و ۹۷.
۱۱. به ویژه آن‌که اهل نظر می‌دانند چُنین طعن و تعریض‌ها و مفاخرتها و مُسْت و مُسْت‌های شاعرانه، در آن روزگار بسیار مُتَعَاَرَف بوده است. نگر: نقد ادبی، زَین کوب، ۱ / ۲۲۶ - ۲۳۱.

وانگهی، از بن، چنان که بعضی شراح بوستان نیز توجه کرده‌اند،^{۱۲} این قصه را سعدی از یکی از حکایات ابوالثله ایاس بن معاویه ی منزی (قاضی بصره که به تیزویری زبانزد بوده)^{۱۳} گرفته برداری کرده است.

در ترجمه کهن رساله فُشیریه می‌خوانیم:

«سفیان بن الحسین^{۱۴} گوید: نزدیک ایاس بن معاویه بودم، کسی را غیبت کردم؛ مرا گفت: امسال غزاه روم و ترکستان کردی؟ گفتم: نه! گفت: روم و ترک از تو آسوده‌اند، و برادر مسلمان از تو آسوده نیست!»^{۱۵}

این قصه شهرتی داشته و ریخته‌هایی از آن در منابع متعدّد آمده است.^{۱۶} کتاب قلیل الحجم سعدی شیرازی، مع الأسف در مسائل عینی‌تر و در دسترس‌تر نیز به همین‌گونه سهل‌انگاری‌ها و بدفهمی‌ها و نادُرست‌گوئی‌ها دچار است.

نویسنده جائی که به معرفی مُقلدانِ سعدی و خاصه کسانی که به تقلید از گلستان شیخ پرداخته‌اند، دست یازیده، از جمله نوشته است: «گلشن راز محمود شبستری از دیگر کتابهای تقلیدی گلستان است» (ص ۶۳)

هرکس تنها یک بار گلشن راز و گلستان را تصفح کرده باشد، بوضوح می‌داند که این دو اثر، چه در ساختار، و چه در موضوع و مضمون، هیچ همانندی ندارند، و بیشک تقلید شبستری از گلستانِ سعدی در سرایش گلشن راز، توهمی بیش نیست.

بعید است بتوان گفت که نویسنده کتاب سعدی شیرازی، گلستان را تصفح نکرده باشد؛ اما گلشن راز را چه طور؟!

البته این دو کتاب، این مشابهت را دارند که نام هر دو با «گل» شروع می‌شود! آیا همین مشابهت بنسبده بوده است تا نویسنده چنان دسته‌گلی به آب دهد؟!

یکدیگر را به ننگ می‌آلیند و پیش روی همگان عرض داشته یا ناداشته این و آن را به باد می‌دهند، و انهاده‌ام! غرضم این بود تا بیهوده در دام فضیلت‌تراشی‌های موهوم تذکیره‌نگارانه نیفتیم و به نام «احترام به ... پیش‌کسوتان»، بار ناگوار تفسیر تازه ناستواری بر اقوال سعدی ننهیم.

از این دست برداشتهای سرسری و تحلیلهای ناپخته در کتاب سعدی شیرازی باز هم می‌توان سراغ کرد.

نمونه را، نوشته‌اند:

«او [= سعدی] در عین این که [کذا] معلّم بزرگ اخلاق عملی و یک عارف آرمان‌گراست، برای جهاد در راه خدا فضیلت بالایی قائل است. به وعظ و خطابه بسنده نمی‌کرد؛ فقط گوشه خانقاهی روزگار نمی‌گذراند، بلکه در میدان جهاد علیه [کذا] صلیبیاں مهاجم، حضور عینی و یا تمثیلی [؟] داشت ...» (ص ۱۴)

پس از آن نیز بدین بیتهای بوستان گواهی جسته‌اند:

«طریقت شناسان ثابت قدم
به خلوت نشستند چندی به هم
یکی زان میان غیبت آغاز کرد
در ذکر بیچاره‌ای باز کرد
بدو گفتم ای یار شوریده‌رنگ
تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ
بگفت از پس چهار [کذا] دیوار خویش
همه عمر نهاده‌ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس
ندیدم چنین بخت برگشته کس
که کافر ز دستانش ایمن نشست
مسلمان ز جور زبانش نرسد»

(ص ۱۴ و ۱۵).

حتی اگر کاربرد نابهنگام «در عین این که» در عبارت نویسنده صرف نظر کنیم و «حضور تمثیلی» در جهاد با صلیبیاں را نیز مُفید معنی بدانیم (و مُهمَل نشماریم)، از این نمی‌توان گذشت که جهادگری سعدی را از دل بیتهای پیشگفته بوستان به هیچ‌گونه از لطایف الحیل نمی‌توان بیرون کشید!

اینکه برفرض، سعدی به یاری شوریده‌رنگ، چنان هشدار داد باشد، دلیل نمی‌شود که خود «حضور عینی و یا تمثیلی» (؟) در میدان جهاد داشته باشد.

۱۲. نگز: بوستان سعدی، شرح و گزارش از دکتر رضا انزلی نژاد (و دکتر سعید قوه‌بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه. ش.، ص ۳۵۶.

۱۳. او از تابعان در شمار است. ولادتش را به سال ۴۶ ه. ق. و درگذشتش را در سال ۱۲۲ دانسته‌اند.

۱۴. درباره سفیان بن حسین، نگز: تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، دراسة و تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، ط: ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ه. ق. ۱۵۰/۹۰، و: سیر اعلام النبلاء ذکی، ط: ۹، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ه. ق. ۳۰۲/۷.

۱۵. ترجمه رساله فُشیریه، با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر، ج: ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ه. ش.، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۱۶. از جمله، نگز: تاریخ مدینه دمشق و ذکرها و تسمیة من خلفها من الأمثال أوجاز بنواحيها من واردیها وأهلها، ابن عساکر، دراسة و تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ه. ق.، ۱۰/۱۸؛ و تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، جمال الدین ابوالحجاج یوسف المعزی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ه. ق.، ۳/۴۱۲؛ و: البداية و النهایة، إسماعیل بن کنیر البرمشی، حقه و دقق أصوله و علق حواشیه: علی شیری، ط: ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه. ق.، ۳۶۷/۹۰ و ۳۶۸.

جای دیگر نوشته اند:

«... سعدی به مرحله دوم زندگی اش یا دوران گشت و سیاحت خود و انگیزه آن و سپس برگشتش به زادگاه خویش در خواتیم و بوستان چنین اشاره می کند:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی
شدم در سفر روزگاری درنگی
جهان زیر پی چون سکندر بریدم
چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی
برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم
جهان درهم افتاده چون موی زنگی
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم
ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی

(سعدی، ص ۷۵۵) «(ص ۴۷)».

صفحه ای از کتیبات سعدی چاپ امیرکبیر که بدان ارجاع کرده اند، نه در خواتیم است و نه در بوستان. از «قصاید فارسی» ی سعدی است؛ و چنین هم باید باشد؛ زیرا مضمون شعر، مناسب قطعه و قصیده است، نه غزل؛ ساختار و چینش قوافی آن هم اجازه مثنوی بودن نمی دهد.

وانگهی، آنچه بسیار عجیب است، نه صرف معرفی نادرست محل درج این سروده سعدی، که متعلق دانستن آن به «خواتیم» و «بوستان» در آن واجد است! چه، در این صورت، این شعر سعدی، در آن واحد، هم باید «غزل» باشد و هم «مثنوی»! کسی که شعری را هم به «خواتیم» و هم به «بوستان» متعلق بداند، یا شعر نمی شناسد، یا از یخسبندی آثار سعدی اطلاع دُرستی ندارد، یا بغایت شتابکار است (و شاید هرسه!).

مرقوم فرموده اند:

«دوگانگی نظریات اجتماعی او [= سعدی] آنجا مشخص می شود که گاهی زبردستان را اندرز می دهد و از زبردستان پشتیبانی می کند:

از من بگوی شاه رعیت نواز را
منت مننه که ملک خود آباد می کنی
آبله که تیشه بر قدم خویش می زند
بدبخت گوز دست که فریاد می کنی؟

(همان [= سعدی]، ص ۸۴۰)

و در جای دیگر، رعیت را به خرسندی از خدمتگزاری دعوت می کند:

منت مننه که خدمت سلطان همی کنی
منت شناس از او که به خدمت بداشتت

(سعدی، ص ۱۷۱) «(ص ۱۵۱)».

اگرچه این دو سخن سعدی را به همین ریخت موجود نیز بر «دوگانگی» و تضاد و ناسازی حمل نمی باید کرد و به قول بعضی اهل علوم قدیمه، در این موارد، اختلاف جهات معتبر است (یعنی: از جهتی منت متوجه راعی است و از جهتی متوجه رعیت، و هر یک، از منظری، منت پذیر، و از منظری، صاحب منت است، و این جهتها و منظرها مختلف است)، از این، مراجعه به اصل سخن سعدی، چشم انداز تازه ای پیش روی خواننده می تواند گشود:

وقتی به محل بیت دوم (بنا بر همان نشانی راجع به کتیبات سعدی ی چاپ امیرکبیر) رجوع می کنیم، آن را بیت ثانی قطعه ای کوتاه می یابیم در اوایل باب هشتم گلستان، از این قرار:

شکر خدای کن که موفق شدی به خیر
ز انعام و فضل او نه معطل گذاشت
منت مننه که خدمت سلطان کنی همی^{۱۷}
منت شناس ازو که به خدمت بداشتت

ملاحظه می فرمائید؟!... سخن سعدی از خداست و از این که خدای - عَزَّاسْمَهُ - مردمان را توفیق انعام و احسان و افضال می دهد. بالطبع، و بالتبع، «سلطان» مذکور در بیت دوم نیز به همان خدا، و به تعبیری: به سلطان آسمانی، باز می گردد، نه سلطان زمینی. در واقع، خدای سبحان، سلطانی است که ما منت پذیرا و اویم که توفیق خدمت و عبادت و اصناف بندگی را به ما ارزانی داشته است. پس بیهوده نباید در این دو بیت، رد پای «دوگانگی نظریات اجتماعی» ی سعدی را باز جست؛ آنسان که نویسنده نک نگاری سعدی شیرازی جسته است! مرقوم فرموده اند:

«در بوستان تلمیحاتی هست که برخی از آنها در کتاب های ادبی قبل از زمان سعدی نیز آمده است؛ از قبیل سجاده بر آب افکندن که در کتاب کیله و دمنه ضمن حکایتی به آن اشاره شده است.

سعدی در باب سوم بوستان گوید:

قضا را من و پیری از فاریاب
رسیدیم در خاک مغرب به آب
مرا یک درم بود برداشتند
به کشتی و درویش بگذاشتند
بگسترد سجاده بر روی آب
خیال است پنداشتم یا به خواب...»

(ص ۱۴۰).

۱۷. بررسی کننده پیگیرو هوشیار، غافل نخواهد بود از اینکه نویسنده سعدی شیرازی، «منت مننه که خدمت سلطان همی کنی» را از صفحه ۱۷۱ کتیبات سعدی ی چاپ امیرکبیر نقل کرده، در حالی که در نشانی یادشده «منت مننه که خدمت سلطان کنی همی» آمده است. آیا نویسنده از حافظه خود نقل می کند؟ یا ...

می نویسم:

اولاً، ندانستم سجاده برآب افکندن پیرفاریابی داستان بوستان، چه ربطی به تلمیح دارد، یا تلمیح به چه چیز دارد.

«تلمیح» - آنسان که معروف حضور سخن شناسان است - «آن است که گوینده در ضمن شعر به قصه یا مثلی معروف اشاره کند».^{۱۸}

حال، در اینجا، گویا به عقیده نویسنده کتاب سعدی شیرازی، قصه سعدی به عبارتی «تلمیح» دارد. آیا این تعبیر درستی است؟ آیا «تلمیح» آن نیست که مثلاً عبارتی از سعدی به قصه‌ای از پیشینیان ناظر باشد؟

ثانیاً، حکایت مورد نظر از کیله و دمنه، همان حکایت فریفته شدن «مقدم دزدان» است به ذکر «شولم»، «شولم» که صاحبخانه زیرک برای فریفتن وی بر زبان راند؛ حکایت در «باب برزویه طبیب» آمده است؛ و در آنجا دزد نگویند چون به دست صاحبخانه می افتد، می گوید:

«من آن غافل نادانم که دم گرم تو مرا بر باد نشاند تا هوس سجاده بر روی آب افکندن پیش خاطر آوردم و چون سوخته نم داشت آتش در من افتاد و قفای آن بخوردم. اکنون مژستی خاک پس من انداز تا گرانی ببرم!».^{۱۹}

دزد با کنایه «سجاده بر روی آب افکندن» از رفتار خود یاد می آرد که می خواست با «گفته شولم» از مهتاب «مرگب» بسازد.^{۲۰} نه مهتاب مرگبی است که با «شولم» گفتن بر آن سوار توان شد و نه آب چیزی که بتوان سجاده بر آن گسترده؛ لیک این هست که سجاده برآب افکندن و برآب سوار شدن را از دیرباز به عنوان یکی از خواری عادات نقل کرده اند. دزد حکایت کیله می گوید: من هم با فریبی که خوردم، هوس چنان کاری خواری عادت پختم!

اگر خواسته باشیم پای «تلمیح» را در میان آوریم، بی گمان باید از «تلمیح» منشی کیله سخن بداریم به حکایت‌هایی از دست حکایت بوستان که البته سابق برایش کیله بوده باشد؛ و سعدی هم در پی همان سابقان رفته است.^{۲۱}

۱۸. فرهنگ آدینات فارسی، دکتر زهرای خانلری (کیا)، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ه. ش.، ص ۱۴۶.

۱۹. ترجمه کیله و دمنه، ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح: مجتبی میثوی طهران، ج: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه. ش.، ص ۵۰.

۲۰. به قول مختاری غزنوی: «مرگب نشود مهتاب از گفته شولم» (کیله و دمنه، ابوالمعالی نصرالله بن محمد منشی، تصحیح و تحقیق: حسن حسن زاده آملی، ج: ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۱۰۳، هامش).

۲۱. مرحوم عبدالعظیم خان قریب گرکانی درباره حکایت «قضا را من و پیری از فاریاب» بوستان، فرموده است:

«این حکایت باید خیلی قبل از شیخ در میان آدبا و دانشمندان معهود و مشهور باشد... [چه] در کتاب کیله بهرامشاهی... اشاره به این واقعه میکند... [کتاب گلستان، به تصحیح میرزا عبدالعظیم گرکانی، ۱۳۱۰ ه. ش.، ص «یوه»].

آن مرحوم عین حکایت کیله را نقل فرموده است و سپس در توضیح جمله «هوس سجاده بر روی

ثالثاً، اگر چیزی از آن دست در این حکایت سعدی یاد کردنی باشد، نفس بن مایه برآب و دریا رفتن اولیای الهی است (که در کیله در حد یک اشارت لفظی مذکور است، و گویا نه چنان که داستان سعدی را بتوان تلمیحی بدان قلم داد!).

حکایات برآب رفتن اولیا، - چنان که بعضی سعدی پژوهان روزگار ما نیز توجه کرده اند^{۲۲} - پیشینه و ریشه‌هایی بسیار دور و دیرینه و کهن دارد.

در گفتارها و نوشتارهای قدما، خاصه متصوفان قدیم مسلمان، این برآب رفتن - به مثابت یک «گرامت» یا «خارق عادت» چشمگیر - بارها مذکور گردیده: به کسانی نسبت داده شده است، یا مثال خرق عادت گرفته شده و درباره آن داوری کرده اند.^{۲۳}

در آنجا جیل (متی: ۲۵/۱۴ به بعد، مرفس: ۴۸/۶ به بعد؛ یوختا: ۱۹/۶ به بعد) از رفتن و گام برداشتن حضرت عیسی - علیه السلام - برآب

آب افکندن پیش خاطر آوردم» نوشته: «مقصود از عبارت اخیر، آنست که: من فریب تو را خوردم و خواستم کرامت کنم و خارق عادت از خود به ظهور رسانم مانند کسی که سجاده را به جای کشتی برآب افکند و بدون کشتی خود را به ساحل رسانید» (همان، ص «یح»).

۲۲. نگار: سعدی شاعر عشق و زندگی، محمدعلی همایون کاتوزیان، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ص ۸۲.

ناگفته نماند بعضی مصادیقی که آقای کاتوزیان بر شمرده است، مانند گذر کردن فریدون و یارانش از آرژند رود (که در شاهنامه‌ی فردوسی آمده)، یا «سیر تخته پاره موسای نوزاد... بر روی نیل» (که در قرآن کریم آمده است)، از موقلهای دیگر است و در این مقوله نمی گنجد.

۲۳. از برای نمونه این گزارشها و داوریها، نگار: اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ج: ۳، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۱ ه. ش. ۱۹۹/۱۰، ۵۶۵/۲ و ۵۶۶/۵؛ و سیر اعلام النبلاء ذهبی، ط: ۹، بیروت مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ه. ق. ۲۳۱/۱۵، ۳۱۷/۱۲ و ۳۱۸/۱۳ (و ۲۳/۱۰) و تاریخ الإسلام ذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربیة، ۱۱۱/۲۰؛ و فیض القدر منسوی، تحقیق: أحمد عبدالسلام، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ه. ق. ۷۲۹/۲ و ۷۳۰؛ و طبقات الصوفیة سلمی، تحقیق: نورالدین شریب، ط: ۲، القاهرة: مکتبة الخانجی (و) ۱۳۸۹ ه. ق.، ص ۲۶۹ و ۳۵۱؛ و طبقات الشافعیة الجبیری، شبکی، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو (و) و محمود محمد الطنحی، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۰۲/۸؛ و تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، دراسة و تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ه. ق.، ۷/۶، ۲۰۷/۱۳؛ و تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضیلتها و تسمیة من خلها من الامثال أو اجتناب نواحیها و واردیها و اهلها، ابن عساکر، دراسة و تحقیق: علی شیری، ط: ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۸ ه. ق. ۲۸۵/۵۲؛ و کتاب الذیل علی طبقات الختالیة، زین الدین ابوالفریح عبدالرحمن بن شهاب الدین أحمد البغدادی الیمشقی الحنبلی، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۸/۴ و منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله الهاشمی الخوئی، غنی بصحیح و تهذیب: السید ابراهیم المیانجی، ط: ۴، تهران: بنیاد فرهنگی امام المهدی (عج)، ۳۳۳/۱۳؛ و قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق التویدالی مقام التوحید، ابوطالب المکی، ضبطه و صححه: باسل عیون النود، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ه. ق. ۴۷۲/۱۰، ۱۱۶/۲؛ و البدایة و النهایة، اسماعیل بن کنز الیمشقی، حقه و دقق اصوله و علل حواشیه: علی شیری، ط: ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربیة، ۱۴۰۸ ه. ق.، ۲۹۱/۶.

از برای گزارش ملاحظه چنان خارق عادت در خواب، نگار: وئیات الاعیان و انبیا انباء الزمان، ابن خلیکان، تحقیق: إحسان عباس، بیروت: دار الثقافة، ۳۲۰/۵.

همچنین از برای تأویل آن در رویاها، نگار: تعطیر الأنام فی تعبیر المنام، عبدالغنی النابلسی، مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۵۹ ه. ق. ۵۹/۱.

نیز از برای دستورالعمل‌های تلغیب کارانه خرافه گونه برای رفتن برآب، نگار: ذیل تذکره اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب، بیروت: المکتبة الثقافیة، ۶۳/۳.

همچنین در بعضی روایات، از بر روی آب رفتن شماری از سپاهیان قائم» - علیه السلام - سخن رفته است.^{۲۲}

بحث در این باره، فراوان است، و منابع شایان استشهاد، پُر شمار. همین اندازه خواستم معلوم باشد که وصل کردن سر حکایت بوستان سعدی به دُم یک تعبیر که در عبارتی از کلیله و دمنه آمده است، شاید از سست‌ترین و سهل‌انگارانه‌ترین کارهایی است که برای بازجست زدیای چنان بن‌مایه‌ای بتوان کرد!

به قول یکی از طرفای شهر ما: اگر شاعری در یک بیت از خلوت «بوسه» سخن بدارد، مُسَلَّم نمی‌توان داشت که آن را پس از بازخوانی خسرو و شیرین نظامی شروده است!!!

بگذریم و بازگردیم به کتاب قلیل الحجم سعدی شیرازی و پیرشانیهای کثیرش:

یک جای کتاب نوشته‌اند: «... علی بن احمد بن ابی بکر معروف به بیستون ... اولین نسخه دیوان سعدی را ۳۵ سال بعد از مرگ آن استاد یعنی در سال ۷۲۶ ق جمع‌آوری و تنظیم کرده...» (ص ۳۹).

جای دیگر، از نسخه‌ای که «به سال ۱۳۲۸ م / ۷۲۸ ق یعنی فقط ۳۷ سال بعد از وفات [سعدی] ... استنساخ شده و در وزارت امور هندوستان ... است»، به عنوان «کهن‌ترین نسخه شناخته شده خطی از آثار سعدی» یاد کرده‌اند (ص ۴۰).

تنها، نسخه معتبر و کهنه‌ای که به سالهای ۷۲۰ و ۷۲۱ هـ ق بردست کاتبی بیضاوی کتابت شده است و نیمی از آن در ایران است و نیم دیگر در فرنگ،^{۲۳} بنسند است تا نشان دهد نه نسخه مؤرخ ۷۲۶ هـ ق قدیم‌ترین تدوین آثار سعدی بوده است و نه نسخه مؤرخ ۷۲۸ هـ ق کهن‌ترین نسخه شناخته شده موجود است.

دست کم اگر رایج‌ترین چاپ علمی بوستان و گلستان که ویراسته زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی است و هردانشجوی ادبیات با آن آشناست، مورد مراجعه نویسنده کتاب سعدی شیرازی بود، تصورات واقع‌بینانه‌تری از نسخ کهن آثار سعدی می‌داشت؛ تا چه رسد به فهرستها و کتابشناسیها و تحقیقات دیگر و آثار فراوانی که از ۱۳۱۶ هـ ش. تا به حال در این زمینه انتشار یافته است.

لاابد در شگفت خواهید شد اگر بدانید گلستان و بوستان ویراسته یوسفی، از این، در شمار منابع کتاب سعدی شیرازی نیست!!

در بحث از مُقَلِّدانِ سعدی نوشته‌اند:

۲۲. نگر: الغیبة، ابن ابی زینب التعمانی، تحقیق: فارس حسون کریم، ط: ۱، قم: أنوار الهدی، ۱۴۲۲ هـ. ق.، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۲۳. بخمدالله تصویر این نیمه فرنگی هم در ایران هست.

سخن رفته است.^{۲۴} به گزارش انجیل متی (۲۹/۱۴ به بعد)، پطرس نیز لختی در این تجربه شریک می‌شود، ولی چون بیمناک می‌گردد و تردید به دل خود راه می‌دهد، از ادامه این رهسپاری بر آب باز می‌ماند.^{۲۵}

در بعضی مآثورات اسلامی هم بدین بر روی آب رفتن عیسی - علیه السلام - اشاره رفته^{۲۶} و در این باره داوری از پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نقل گردیده است؛^{۲۷} لیک آن مأثوره را، چه از دید اسناد،^{۲۸} و چه از چشم انداز محتوا،^{۲۹} مورد نقد و مناقشه قرار داده‌اند.

در یکی از روایات امامیه (که گفت و شنودی را با امام صادق - علیه السلام - حکایت می‌کند)، بر روی آب رفتن اصحاب حضرت عیسی - علیه السلام - مورد گفت‌وگویی و تحلیل واقع شده است.^{۳۰} در روایتی دیگر نیز (از همان حضرت - علیه السلام) درباره برآب رفتن حضرت عیسی - علیه السلام - و یکی از یارانش و چگونگیهای پیش آمده در آن و تحلیل آن چگونگیها، بحث شده است.^{۳۱}

۲۴. نگر: عهد جدید (بر اساس کتاب مقدس اورشلیم)، ترجمه پیروز ستیان ج: ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷ هـ. ش.، ص ۱۸۸ و ۲۸۰ و ۵۰۲.

نگاره‌ای پندارین و هنری از این گام سپاردن بر آب را که هنرمند فرانسوی، گوستاو دوره (Gustave Dore)، ترسیم کرده است، می‌توانید دید، در: همان، ص ۱۸۹.

۲۵. نگر: همان، ص ۱۸۸.

۲۶. نگر: تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلهای تسمیه من خَلها من الأمثال أو اجازة بناوحها من وادیها وأهلها، ابن عساکر، دراسة و تحقیق: علی شیری، ط: ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ هـ. ق.، ص ۴۰۸/۴۷ و ۴۱۸.

۲۷. نگر: کنز العمال مُتَمِّی هندی، ط. مؤسسه الرسالة، ۴۳۹/۳ (ش ۷۳۴۲ - و ۷۳۴۳ - و میزان الحکمه ری شهری، ط. دار الحدیث، ۱۴۱۶ هـ. ق.، ص ۳۷۲۱/۴ (در گفتاوردها: کنز العمال) -؛ و إحياء علوم الدین عزالی؛ با مقدمه بدوی أحمد طابانه، ۹۴/۴ و ۲۴۵ (شطرنجی کتاب صبر و شکر) و «کتاب توحید و توکل»؛ و المخبجة البيضاء فیض کاشانی، تصحیح غفاری، ط: ۲، ۱۷۲/۷ و ۳۹۱؛ و الفتوحات المکیه فی ابن عربی، تحقیق: عثمان یحیی، ۳۷۳/۳ و ۳۷۴ (و: ۱۹۶/۱۴)؛ و مثنوی معنوی، تصحیح ر. ا. نیکلسون، ترجمه و تحقیق: حسن لاهوتی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ج: ۱، ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص ۱۲۰۴/۳ (د: ۶، سرنویسی پیش از ب ۱۱۸۶)؛ و الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة فی ملاءصدا، ط: ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۱ م، ۳/۴؛ و الشواهد الزبونیة فی ملاءصدا، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۳۳۹؛ و شرح نهج البلاغه فی ابن ابی الخلدید، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، دار إحياء الكتب العربیة، ۲۰۲/۱۱.

(آیا آنچه در عنایة الاصول فیروزآبادی، ۲۵۷/۶ - به اعتماد حافظه - به نهج البلاغه نسبت داده شده، و آنچه در خلفیات کتاب مأساة الزهراء ع، ط: ۵، ۱۴۲۲ هـ. ق.، ص ۴۲۴/۱، بصرات از قول امیرمؤمنان علی - علیه السلام - نقل شده است، در آن خلط همین عبارت اخیر الذکر شرح ابن ابی الخلدید معتزلی با نصوص نهج البلاغه شریف نبوده است؟!... فلیلاحظ).

۲۸. نگر: طبقات الشافعیة الكبرى ی سبکی، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو (و) محمود محمد الطنحانی، دار إحياء الكتب العربیة، ۳۵۹/۶؛ و إحياء علوم الدین عزالی، طبع پیشگفته، ۹۴/۴ و ۹۵، هامش - در گفتاوردها از المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار... -؛ و تخریج إحياء علوم الدین المسمی المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار فی تخریج ما فی الإحياء من الأخبار، أبو الفضل زین الدین عبدالرحیم بن الحسین العراقي، اعنتی به: أبو محمد أشرف بن عبدالقصد، ط: ۱، الزیاض، مکتبة دار الظنبرية، ۱۴۱۵ هـ. ق.، ص ۱۰۲۲، ش ۳۷۲۳.

۲۹. نگر: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، محمد تقی جعفری، ۱۳۵۳ هـ. ش.، ص ۴۵۷/۱۳.

۳۰. نگر: الکافی، الکلبینی الرازی، صححه و قابله و علّق علیه: علی أكبر الغفاری، ج: ۳، طهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۷ هـ. ش.، ص ۷۱/۵۰؛ و تهذیب الأحکام، محمد بن الحسن الطوسی، حَقَّقَهُ و علَّق علیه: الشید حسن الموسوی الخراسانی، ج: ۴، طهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ هـ. ش.، ص ۳۲۷/۶.

۳۱. نگر: الکافی، همان تحقیق، ۲/۳۰۶ و ۳۰۷.

نام عطار دست‌گرد پیشینیان و مستشرقان مُتَقَدِّم بوده است، امروز دیگر به نام عطار بازخوانده نمی‌شود و متن شناسان آن را از عطار نیشابوری نمی‌دانند.

الحاصل، در ماجرای «پندنامه»^{۳۱} کذائی، نه مُقَلَّد، سعدی است، و نه مُقَلَّد، عطار؛ و جمله پیش‌گفته، بکلی شایان بازنگری است (اگر از زانی حذف و إسقاط نباشد).

باز آورده‌اند که «ابن فوطی در کتاب حوادث الجامعه...» چنین و چنان گفته است (ص ۳۷) که این هم از فقر کتابشناختی حکایت می‌کند.

سالهاست که معلوم شده است کتابی که به نام الحوادث الجامعه با اهتمام زنده‌یاد دکتر مصطفی جواد به چاپ رسیده، نوشته ابن فوطی نیست.

اصل این کتاب در حقیقت نسخه‌ای است ناقص از تألیف مؤلفی ناشناخته که از اوایل سده بیستم میلادی، برخی به حدس و گمان، آن را همان کتاب الحوادث الجامعه و التجارب النافعة ابن فوطی پنداشتند و علامه فقید استاد مصطفی جواد عراقی هم در جوانی پیرو همین گمان شد و در همان زمان در کار نشر آن در بغداد اهتمام کرد.

مصطفی جواد پسان‌تر، با تحقیق و بررسی بیشتر و وقوف بر کتاب تلخیص مجمع الآداب ابن فوطی، دریافت که آن متن ناشناخته مجهول المؤلف حتی به احتمالی ضعیف نیز نمی‌تواند الحوادث الجامعه مفقود ابن فوطی باشد، و این را بارها مورد تصریح قرار داد؛ لیک بسیار شگفت است که - گویا به مصداق «مَا الْحُبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ!» - همچنان آن متن به نام ابن فوطی بازخوانده می‌شود! این در جایی است که در چاپ انتقادی از همان کتاب که پسان‌تر به اهتمام دو تن از شاگردان مصطفی جواد صورت گرفت،^{۳۸} نه تنها آن نام پندارین و نسبت‌انگارین زده شده و کتاب زیر عنوان کتاب الحوادث عرضه گردیده است، بار دیگر روشن‌گری‌های مصطفی جواد در زُدایش آن توهم سابق مورد تأکید واقع شده.^{۳۹} لیک چه باید کرد که غالب فضلالی ما - كَثْرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ! - چنین تحقیقات را نمی‌بینند یا نادیده می‌انگارند!^{۴۰} و بی‌شبهه کارهای فریضه‌تر دارند!!

۳۸. کتاب الحوادث، حَقَّقَهُ وَصَبَّطَ نَصَّهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ: الدكتور بشار عواد معروف (و) الدكتور عماد عبدالسلام زُؤُوف، ط: ۱، بیروت: دارالغرب الإسلامي، ۱۹۹۷ م.

۳۹. تفصیل را، نگر: همان، صص ۷ - ۱۰.

۴۰. این کتاب الحوادث در میان قلم‌فروسان روزگار ما، در ایران، ماجراها پیدا کرده است.

نمونه را، ترجمه فارسی نه‌چندان دلخواهی از آن به قلم شادروان عبدالمحمد آینی زیر همان نام الحوادث الجامعه در تهران انتشار یافت (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ه. ش.) و در کمال شگفتی، با آنکه بر پایه همین ویراست علمی اخیر صورت گرفته بود با نام موهوم سابق و انتساب صریح به ابن فوطی عرضه گردید و مترجم در این کار ناصواب خود را پیرو «قول مشهور» قلمداد کرد (ص ۸)، غافل از این‌که اگر اصالت و شهرتی باشد با همین مجهولیت عنوان و مؤلف کتاب است، و ترجیح بی‌سبب پنداری که مبتنی بر حدس و قیاس و اجتهاد شخصی بوده و پسان‌تر نیز مردود اعلام شده است، مقبول نمی‌نماید.

«... شاعران دیگر که آثارشان به دست ما نرسیده است، به تقلید از سعدی افتخار می‌کردند؛ مانند همای تبریزی و خواجه حسن... دهلوی...» (ص ۶۳)

فارغ از مددعای طنزخیز و سخریت‌انگیز جمله نخستین که به خواننده اجازه می‌دهد بپرسد: اگر راستی آثارشان به دست شما نرسیده است، از کجا می‌دانید چنان افتخاری می‌کردند؟! (و بگوید: لابد بعضی آثار آن شاعران به دستتان رسیده که می‌دانید چنان افتخاری می‌کرده‌اند)، این هست که هم همای تبریزی و هم حسن دهلوی، خوشبختانه از سرایندگانی‌اند که نه تنها آثارشان به دست ما رسیده، دیوان هر دو در همین «ممالک محروسه» چاپ شده است!^{۳۴}

این فقر کتابشناختی نویسنده، به نشناختن دست‌نوشته‌های معروف آثار سعدی یا بی‌اطلاعی از احوال منابع فرعی محدود نمی‌ماند، و تا اصل ماهیت و کمیت مجموعه آثار بازمانده از شیخ و «کلیات» بین الدفتین او دامن می‌گسترَد:

در معرفی مجموعه آثار و اجزای کلیات سعدی، از «یک پندنامه به تقلید از پندنامه عطار و دیگران» یاد کرده‌اند (نگر: ص ۷۴).

مقصود از این پندنامه، علی‌الظاهر همان منظومه موسوم به کریم است که خاصه در بعض «کلیات سعدی» های چاپ شبه قاره هند دیده می‌شود^{۳۵} و در بلاد خاوری جهان اسلام رواج فراوان داشته است.^{۳۶}

باری، اولاً، سالهاست منظومه یادشده را سعدی پوهان به دیده تردید نگریسته‌اند^{۳۷} و دلیلی بر صحت انتساب آن به سعدی ندیده و در چاپ‌های معتبر کلیات شیخ نیز نیارده‌اند. پس لااقل حتی اگر بر یادکرد آن اصراری بود، از مشکوک - بل مردود - بودن انتساب آن به سعدی نیز باید یاد می‌شد.

ثانیاً، «پندنامه عطار» هم در کار نیست. متنی که به عنوان پندنامه و به

۳۴. سواي تصحيح معروف ديوان همای که نخست در تبریز چاپ شد و سپس در تهران باز چاپ گردید، و نیز ویراست مُتداوِل ديوان حسن دهلوی که از سوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی منتشر شده است، ديوان حسن را به سال ۱۳۵۲ ه. ق. در خیدرآباد دکن، و در ۱۹۹۰ م در تاجیکستان، و به سال ۲۰۰۳ م. با ویراستی دانشگاهی از سوی دانشگاه دهلی، و باز با ویراست دانشگاهی دیگر در زاهدان (دانشگاه سیستان و بلوچستان) نیز چاپ کرده‌اند.

درباره این چاپها، نگر: مَرَدَك نامه (۳)، به خواهانی جمشید کیانفر (و) پروین استخری، ج: ۱، تهران: پروین استخری، ۱۳۸۹ ه. ش.، صص ۳۵۴ - ۳۵۶ و ۳۸۲ (از مقاله آقای فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی).

۳۵. درباره پندنامه موسوم به «کریم» و چاپ‌های آن، از جمله، نگر: تحقیق درباره سعدی، هانری ماسه، ج: ۲، صص ۳۷۳ - ۳۷۵.

۳۶. دوست ارجمند فریخته‌ام، آقای نصیر احمد فیروز، که سالهاست از هرات کوچیده و هم اکنون در اصفهان به سر می‌تازد، یاد می‌کردند که در مکتبخانه منظومه «کریم» را به درس می‌خوانده‌اند.

۳۷. این تردید عمیق حتی در اوایل سده میلادی گذشته و پیش از عرضه چاپ‌های علمی و انتقادی آثار سعدی و بررسی خردبینانه دست‌نوشته‌های این آثار، معروف اهل نظر بوده است. نگر: تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، ج: ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۱۷۲.

بلاغت و سخنوری را در میانه آرد.

پس، در واقع، و صاف، متوجه طرز نگارش خود بوده و می دانسته که تاریخ را نباید در این همه زوائد و حشوها و غموضها و اغلاقها در پیچید، لیک از دیگر سو، مقصود اصلی او، نه تاریخ نگاری و بیان احوال و اخبار، که اظهار بلاغت و قدرت نمائی در سجع گوئی و لغت پردازی بوده است.^{۴۱}

خود «وصاف» به صراحتی مثال زدنی در اوایل جلد دوم تاریخ گرانمایه اش فرموده است:

«معلوم رای بلاغت آرای آریاب حقایق باشد که محرز و منشی را عرض از تسوید این بیاض، مجرّد تقیید اخبار و آثار و تنسیق روایات و حکایات نیست فحسب، و إلا خلاصه آنچه این اوراق به ذکر آن استغراق یافت، در موجزترین عبارتی... و مختصرترین اشارتی... بی زواید شواهد و امثال، محرز شدی؛ اما نظر بر آنست که این کتاب، مجموعه صنایع علوم و فهرست بدایع فضائل و دستور اسالیب بلاغت و قانون قوالب براعت باشد، و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است، در مضامین آن بالعرض معلوم گردد...»^{۴۲}

باز در همین کتاب سعدی شیرازی، در بحث از نثر متکلف امثال و صاف الحضره می خوانیم:

«... این سبک مغولی [؟] عمومیت نداشت، بلکه نویسندگانی در همان عصر در نظم و نثر همان طرز قبل از مغول را مراعات کردند یا لااقل مانند دیگران غرق ظاهر پردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی می ساختند و علت اختلاف میان آثاری مانند گلستان و تاریخ جهان گشای با تاریخ و صاف و جامع التواریخ که از یک عصرند همین است.» (ص ۳۰ و ۳۱).

می نویسم:

این دسته بندی، جای تأمل است. تاریخ جهان گشای نمونه پخته و عالی نثر مصنوع متکلف است و همدیف گلستان نیست، بلکه به نوعی هم رسته تاریخ و صاف است، و از قضا و صاف الحضره در تاریخ خود خواسته کار جوینی را ادامه دهد و کتاب خود را در تتمیم تاریخ جهان گشای نوشته است، لیک با نثری معلط تر. وانگهی، جامع التواریخ در بسیاری از بخشهای خود نثر ساده دارد^{۴۳} و از این روی به

وانگهی، وقتی در این نکات تنبّهی ابتدائی، کمیت محقق اینگونه لنگ باشد، حال مسائل نظری ژرف تر و درنگ خواه تر ناگفته پیداست.

در همین کتاب، در گفت و گواز نثر فارسی در روزگار سعدی، بحث را به نثر مصنوع کشیده و از جمله نوشته اند:

«... اگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ و صاف که از آثار مهم این عصر است [و] با سبک متکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفان واقع شد، مثلاً با تاریخ بیهقی برابر کرده شود، فرق فاحش میان دو أسلوب دیده خواهد شد و تنزل صریح سبک نثر زبان فارسی معلوم خواهد شد» (ص ۳۰).

می نویسم:

خواه دوستان نثر مصنوع باشیم، خواه نه، «قیاس» یاد شده - به گمانم - از بن، «مع الفارق» است؛ چرا که تاریخ بیهقی تاریخی است که صبغه ادبی دارد، ولی در تاریخ و صاف و تاریخ معجم نویسندگان ادبیات را و آن هم نوع خاصی از ادبیات را بریسترنوعی تاریخ نگاری مجال طرح داده اند و توگوئی هدف اصلی، ادبیت بوده است و فرع آن، تاریخ.^{۴۱}

نویسنده تاریخ و صاف خود بصراحت بیان داشته است که با نگارش این تاریخ، قید کزو فزی ادبی دارد و می خواهد تا جلوه هائی از فضل و

در الکاشف این کمنه که به اشتراک مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین و زیر نظر گروهی از مشاهیر که نامهاشان زیر صفحه نخست آن است، به چاپ رسیده، در همان برگ نخست «مقدمه» ای طابع می بینیم که سخنی از «ابن فوطی» نقل می شود و به صفحه ۴۴۱ از کتاب «الحوادث الجامعة والتجارب النافعة» ارجاع می گردد (و البته الحوادث الجامعة مورد ارجاع نیز چاپ «محمد رضا شبیبی» است که به سال ۱۳۵۱ ه. ق. در بغداد طبع شده). (نگر: الکاشف، عزالدوله سعد بن کمنه البغدادی، تصحیح و تحقیق: حامد ناجی اصفهانی، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۷ ه. ش. ص ۷۰ هفت و هشت و ۵۵۹)؛ باز بی توجه به موهوم بودن انتساب کتاب به ابن فوطی و نادرستی تطبیق آن با الحوادث الجامعة... از همه غریب تر مدعی آقای ناصر پورپیرا است که از بن، کتاب موسوم به الحوادث الجامعة را «جعلی» قلم داده است (نگر: مگر این پنج روزه... ناصر پورپیرا، ج: ۱، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۶ ه. ش. ص ۱۰۶)؛ در حالی که مستند اصلی اش گفتاری است از استاد محیط طباطبائی که به همان معجول و موهوم بودن «اسم و رسم» کتاب اشاره می کند (نگر: همان، ص ۱۱۶ و ۱۲۰). نه معجول بودن متن! (که البته معجول هم نیست).

عجب است که مرحوم حسن امداد هم در مقام پاسخ گوئی به پورپیرا، ناخواسته تحت تأثیر تقریر و توهّم او واقع شده و مدعی جعلی بودن کتاب موسوم به نام الحوادث الجامعة را به مرحوم محیط طباطبائی نسبت داده (نگر: جدال مدعیان با سعدی، حسن امداد، ج: ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۷ ه. ش. ص ۷۴ و ۷۵)؛ آنگاه در مقام پاسخ گوئی به حرفی که محیط نرزه و تنها بد فهمی پورپیرا است و بس!، پرداخته و درباره محیط طباطبائی که بکلی از این باوه سرانی مُنزا بوده است، نوشته: «ایشان [= محیط] از خود نپرسیده اند که چگونه برای چه منظوری کسی کتابی درباره حوادث ۷۵۰ [سال] پیش بغداد جعلی بنویسد...؟ و آنگاه مورد استناد محققان دقیقی چون عباس اقبال و علامه قزوینی و فروغی و بدیع الزمان فروزانفر قرار گیرد...» (همان، ص ۷۶).

باز تأکید می کنم آنچه مرحوم محیط گفته، این است که ناشر فاضل کتاب - یعنی: شادروان دکتر مصطفی جواد - نامی را که از برای آن متن تعیین کرده و این را که نوشته ابن فوطی بوده باشد، تکذیب نموده، و در واقع از اجتهاد پیشین خود در تعیین نام کتاب و مؤلف آن غدول کرده است؛ که البته ذریست هم هست. مرحوم دکتر مصطفی جواد در ابتدا آن متن را همان الحوادث الجامعة ای ابن فوطی پنداشته بود؛ سپس متوجه اشتباه خویش گردید و این نام و انتساب را تکذیب کرد. همین!

۴۱. تازه، در مورد تاریخ معجم (المعجم فی آثار ملوک العجم)، باید در کاربرد واژه «تاریخ» باز هم محتاط تر بود.

۴۲. نگر: تحریر تاریخ و صاف، عبدالمحمّد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ه. ش. ص «بیج» و «ید».

۴۳. تاریخ و صاف الحضره، به اهتمام محمدمهدی اصفهانی، چاپ سنگی بمبئی، ص ۱۴۵. (این محمدمهدی اصفهانی، همان محمدمهدی آریاب اصفهانی است که شاهنامه فردوسی را نیز چاپ کرده و نصف جهان را تألیف نموده، و البته نیای محمدمهدی فروغی است که کئیات سعدی را ویراسته. رجم الله معتر الماضین...).

۴۴. به قول زنده یاد استاد ملک الشعراء بهار «جامع التواریخ به طرز ساده نوشته شده است و

هیچ عنوان هم‌رسته تاریخ و صاف نیست!

از بارزترین پریشانی‌های این کتاب سعدی شیرازی، ربط و الصاق‌های نیم‌بند و ناتمام و ناجوری است که میان بُریده‌های مختار خویش از منابع و مآخذِ گوناگون صورت داده‌اند.

شتابکاری در افعال شیوه «چسب و قیچی» و وصالی افعال این و آن، سبب شده است که یک جا به نقل از تاریخ ادبیات دکتر صفا بیاورند: «وی [= سعدی] توانست که از طرفی زبان ساده و فصیح استادان پیش را احیا کند و از قید تصنع عجیب... رهایی بخشد» (ص ۱۷۱)، ولی از یاد ببرند آن «طرف دیگر» را هم نقل کنند. چه، به هر روی، این «از طرفی»، یک «طرف» دیگر هم می‌خواهد! آن طرف دیگر، را مرحوم دکتر صفا با الفاظ و عباراتی متفاوت و در فاصله‌ای معتنا به بیان کرده است: «اما اگر سعدی می‌خواست... دوباره همان زبان و همان شیوه بیان و سبک سخن‌گویی پیشینیان را... تکرار کند البته مقامی را که در تاریخ ادبیات فارسی به دست آورده است هیچگاه فراهم نمی‌نمود...» لذا «... سعدی در بین نهضت و بازگشت به روش فصیحای مقدم، در حقیقت به اساس و مبنای کارشان توجه داشت، نه به ظاهر اقوالشان، و به عبارت دیگر سعدی... سبکی نودارد و...»^{۴۵}

گویا همین مُصَحِّح نبودن «طرف دیگر» و فاصله مُعتنابه، بُرش و وصالی نویسنده کتاب سعدی شیرازی را ناجور و ناتمام کرده است؛ ولی دست کم در بازخوانی اثر - اگر بازخوانی شده باشد؟! - می‌توانستند این «از طرفی» ی زائدگونه و خشویکرا برآیند تا قدری صورت نوشتار هموارتر شود!

نمونه دیگر ناشیگری در دوخت و دوز را در این مثال ببینید:

یکی از صفحات کتاب با این عبارت آغاز می‌شود:
«گفته بعدها دو حکایت گلستان را از این ترجمه اقتباس کرده و در دیوان غربی و شرقی خود (۱۸۱۹) آورده است». (ص ۷۰)
در حالی که آخرین جمله متن در صفحه پیشین، این است:

«... در قرن هجدهم، ترجمه‌های گلستان و اقتباس‌هایی از آن، که دلیل شهرت آن است، افزایش یافت (ماسه، ص ۳۴۳)». (ص ۶۹).
حالا معلوم بفرمائید گویا آن دو حکایت را از کدام ترجمه اقتباس کرده بود؟!

مراجعه به کتاب سعدی شاعر عشق و زندگی که نویسنده کتاب

در نقل عبارات متکلفانه مؤرخان قبل از خود... نیز سعی کرده است که حتی الامکان لغات دشوار و غیر مشهور را حذف کند، مگر گاهی که بناچار به نقل عین عبارات پرداخته است و این مورد غلبه ندارد و محدود می‌باشد. (سبک‌شناسی، ج: ۲، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷ ه. ش.، ۱۷۵/۳).

۴۵. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج: ۱، تهران: انتشارات فردوس (و انتشارات مجید، ۱۳۷۳ ه. ش.، ج: ۳، بخش ۱، ص ۶۱۲).

سعدی شیرازی در اینجا از آن استفاده کرده است، نشان می‌دهد مقصود از «این ترجمه»، «ترجمه آلمانی آلتاریوس» است،^{۴۶} و نویسنده کتاب سعدی شیرازی در اثر تقطیع ناصواب عبارات، جمله را نامفهوم ساخته.

نمونه دیگر همین بی‌اهتمامی در سرو سامان دادن به پاره‌دوزی‌ها و وصالی‌ها را، در این عبارت ببینید:

سعدی «بعد از آن، به علم باطن و سلوک پرداخت و مرید عبدالقادر گیلانی شد (دولت‌شاه سمرقندی، ص ۲۰۲) اما صفا و ماسه و دیگر پژوهشگران این را ادعایی بیش نمی‌دانند... [زیرا] عبدالقادر گیلانی در دوم ربیع الاول ۵۶۱ ق... [یعنی سالها قبل از ولادت سعدی] وفات یافت» (ص ۵۳).

پیداست که در چنین موردی باید گفته می‌شد: دولت‌شاه سمرقندی چنان گفته است ولی صفا و ماسه چنین گفته‌اند؛ نه آنکه سخن دولت‌شاه چونان قولی که تلقی به قبول شده است نقل شود؛ و سپس با استناد به صفا و ماسه و... معلوم شود قبول سخن دولت‌شاه امکانپذیر نیست!

همین‌گونه پاره‌دوزی ناشیانه را در سرهم کردن اقوال صفا و ماسه درباره «نخستین جامع آثار سعدی» هم مرتکب شده‌اند (نگر: ص ۷۵ و ۷۶)؛ البته با وارونه‌کاری مُضَاعَف! چرا که قول ماسه را استدراک قول صفا قرار داده‌اند؛ حال آنکه ترتیب تاریخی، و همچنین محتوای انظار، وارونه آن را اقتضا می‌کند!!

در آغاز بحث از «تاریخ تولد سعدی» گفته‌اند که «تاریخ تولد سعدی در مآخذ ذکر نشده ولی به فرینه سخنان او در آثارش می‌توان به طور تقریبی آن را مشخص کرد» (ص ۳۲)؛ ولی در پایان همان بحث (ص ۳۷) به این نتیجه می‌رسند که گویا به طور تقریبی هم نمی‌توان مشخص کرد؛ خاصه از این روی که «بوستان و گلستان آثار هنری‌اند و از اثر هنری به این سادگی نمی‌توان زندگی‌نامه هنرمند را بیرون کشید» (ص ۳۷).

در یک صفحه (ص ۴۴)، بالای صفحه می‌خوانیم که سعدی «در کودکی از نوازش پدر محروم شد» و پدرش را از دست داد، و در پائین صفحه می‌خوانیم: «به تحقیق، پدر سعدی تا سن نوجوانی شاعر در تربیت وی دخالت داشته است».

مشکل اصلی از گوناگونی منابع و شعبده «چسب و قیچی» نیست که اقوال ناسازگار را مثلاً درباره زمان وفات پدر سعدی اینگونه کنار هم نشانده! مشکل اصلی، گرفتاری نویسنده شتابکاری است که فرصت ندارد، صدر و ذیل نوشته خود را قدری هماهنگ تر کند و بُریده‌های

۴۶. نگر: سعدی شاعر عشق و زندگی، دکتر محمّدعلی همایون کاتوزیان، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ ه. ش.، ص ۳۵۴.

را ترک کردند و اسلام آوردند، اوضاع خیلی بهتر شد و در نتیجه دیری نگذشت که از خویشاوندان بت پرست خود گسستند و به دین قوم مغلوب درآمدند» (ص ۲۳ و ۲۴).

«در نتیجه» در این عبارت چه می‌کند؟ چه چیزی «نتیجه»ی چه چیزی است؟ گسستن از خویشاوندان بت پرست و به دین قوم مغلوب درآمدن، یعنی اسلام آوردن جانشینانِ هلاکو، نتیجه چه چیزی است؟ این اسلام آوردن، نتیجه بهتر شدن اوضاع است که خود نتیجه اسلام آوردن ایشان بود؛ پس بالمآل، جانشینانِ هلاکو اسلام آوردند و در نتیجه آن باز هم اسلام آوردند! ... چه همتِ مُضاعفی!!

مرقوم فرموده‌اند:

«گلستان، چون بهشت، در هشت باب تألیف شده است» (ص ۹۳).

خوشبختانه خوانندگان مُستحضرند که بهشت را کسی در هشت باب تألیف نکرده، بلکه - چنان که در بعضی روایات دینی آمده است - بهشت، هشت «باب» (به معنای «دَر») دارد، و سعدی از برای گلستان هشت «باب» (به معنای «فصل») نهاده، و بدین ترتیب نوعی نظیره‌سازی کرده است.

لائذ مقصود نویسنده کتاب سعدی شیرازی نیز قریب به همین مضامین بوده، ولی از غایت ایجاز، کار سخنش به اخلال انجامیده است!

وانگهی، نویسنده کتاب پس از یادکردِ ابوابِ هشتگانه گلستان، نوشته است:

«چنان که خود سعدی می‌گوید:

هر باب از این کتاب نگارین که بنگری
همچون بهشت گویی از آن باب خوش تراست»

(ص ۹۳ و ۹۴).

می‌نویسم:

أولاً، ضبط این بیت در همان کلیات سعدی چاپ امیرکبیر که مرجع و مُستند ایشان در نقل عبارات سعدی است، از این قرار است:

هر باب ازین کتاب نگارین که برکنی
همچون بهشت گویی از آن باب خوشترست^{۴۸}

(و به دلائلی که تفصیل آن از حوصله مقال بیرون است، صحیح همین است).

ثانیاً، این بیت سعدی، اگرچه با ما نحنُ فیه تناشُب دارد، گویا در باره

۴۸. کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۴۳۷ (غزل ۶۸، بیت ۱۰).

أقوال و مکتوبات دیگران را بدون جرح و تعدیل لازم به هم ندوژد!

در حالی که در یک جای کتاب (ص ۱۶۷) می‌خوانیم: «استعاره در غزل سعدی [یعنی یک بخش مُعتنایه آثار او] چندان کاربردی نیافته است»، چند صفحه آن سوتر (ص ۱۷۱)، می‌خوانیم که زبان سعدی «زبانی است پر از استعارات...».

این ناهماهنگی نیز معلول ناهماهنگی اُنظارِ نویسندگانِ مختلفی است که در این کتاب سخنانشان باز بدون جرح و تعدیل کافی همنشین گردیده است.

همین پاره‌دوزی بریده‌ها و گفتاوردهای منابع مختلف بدون بازنگری کافی برای ایجاد هماهنگی، زبان کتاب را نیز به فراز و فرود بسیار دچار کرده، و نمونه را، از «آسیای صغیر» که چند بار (ص ۲۶ و ۴۹ و ۵۹) در کتاب به همین ریخت آمده، جای دیگر (ص ۵۱) به ریختِ «آسیای کوچک» یاد شده است. نیز گویا دُرُست از همان روی، «بین التَّهَرِّين» را «میان رودان» (ص ۵۱) گفته‌اند.

بعضی عبارات، واقعاً بی‌ربط و محتاج بازنگری عمیق در دوخت و دوز است! به این نمونه توجه کنید:

«... بعضی نیز از انتحال اشعار سعدی دریغ نداشتند. حتی تقلیدهای طنزآمیز نیز به اعتبار سعدی می‌افزاید: جمال‌الدین احمد ابواسحاق شیرازی (معروف به ابواسحاق اطعمه) ... برخی از غزل‌ها و رباعیات استاد شیراز را، به صورتی طنزآمیز، تقلید کرده است...» (ص ۶۳).

شما لطف کنید و تنها «شأنِ هُبوط» آن «حتی»ی واهی را در عبارت نویسنده بیابید و ربطِ ماقبل و مابعد آن را کشف نمایید! پای «چسب و قیچی» را زیاده هم نباید به میان کشید. چه، خود نویسنده در عرصه ناهماهنگ‌گویی و پریشان‌نویسی گاه مستقل هم عمل کرده است!

در مقدمه کتاب نوشته‌اند: «مدعی نیستیم که [سعدی] قطعاً شیعه بود و تقیه می‌کرد...» (ص ۱۶). در متن نوشته‌اند: «... ظنّ تشیع در مورد او می‌رود...» (ص ۱۴۷)؛ و سرانجام مرقوم داشته‌اند: «... در چنین محیطی، شیعیان ناگزیر از تقیه بوده‌اند که سعدی نیز چنین کرده است» (ص ۱۴۸).

از عبارتِ اخیر برمی‌آید که نویسنده، برخلاف مدعای آغازینش، تشیع سعدی را مسلم گرفته است.^{۴۷}

نوشته‌اند:

«هنگامی که جانشینان هلاکو در ایران معتقدات بت پرستی خود

۴۷. در این کتاب برای شیعی انگاری سعدی استدلالی شده است (نگر: ص ۱۴۷ و ۱۴۸) که ترجیح می‌دهم جای دیگر و بشرح بدان بپردازم - إن شاء الله الرحمن - ؛ کما این که برداشت نویسنده از فکرِ اشعری را نیز (نگر: ص ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۵۱) باید جای دیگر مورد گفت‌وگو قرار داد.

أبواب هشتگانه گلستان نیست،^{۴۹} بلکه از غزلیات اوست.

مرقوم فرموده‌اند:

«قدمت و دیرپایی ۷۰۰ ساله [کذا!!؛ لابد: هفتصدساله] غزل سعدی نشان تأثیر اجتماعی هنراوست» (ص ۱۰۲).

من نمی‌فهمم «قدمت» شعر کسی با «تأثیر اجتماعی هنر» او چه نسبتی دارد؟... وانگهی، اگر میان «قدمت» شعر و «تأثیر اجتماعی هنر» نسبتی باشد، لابد «تأثیر اجتماعی هنر» آنوری آبیوردی و امیرمُعزّی، بلکه مُنجبیک ترمذی و عسجدی، بسیار بیشتر از آن سعدی است؛ چون قدمت شعرشان بیشتر است!!

به نظر می‌رسد، حضور دیرپای غزل سعدی در جامعه یا چیزی از این دست مطمح نظر بوده، ولی از غایت استعجال، بدان طریق ناصواب بیان شده است.

بی‌انصافی نخواهد بود اگر بگوئیم: نویسنده کتاب سعدی شیرازی در گردآوری و جمع و تلفیق کتابش، هم آحیانا گفته‌های دیگران را پریشان کرده، و هم آحیانا پریشان گفته، و هم پریشان‌گوئی‌های موجود در بعضی مآخذ را باسانی در کتاب خویش پذیرفته و گاه مُغلط هم گردانیده است.

نمونه را، آورده‌اند:

«مهارت سعدی در زبان به حدی است که گاهی امر بدیهی را تبدیل به شعر می‌کند...».

راز سهل ممتنع بودن شعر سعدی و تسلط او بر فرهنگ و معارف فارسی و عربی را باید در همین زبان یافت (موحد، ج ۳، ص ۶۵۹ - ۶۶۰).» (ص ۱۷۶).

اینکه بگوئیم: راز سهل ممتنع بودن سخن سعدی، در زبان وی و مهارت‌های زبانی اوست، سخن معقول و مُدعای مفهومی است؛ ولی این‌که راز «تسلط او بر فرهنگ و معارف فارسی و عربی» در «زبان» سعدی است، یعنی چه؟!؟

آیا دکتر ضیاء موحد در مقاله «سعدی»^{۵۰} دانشنامه زبان و ادب فارسی فرهنگستان (ج ۳) که به آن ارجاع کرده‌اند، چنین سخنی گفته است؟... متأسفانه، بلی؛ این سخن که معنای مُحصّل دقیقی ندارد، یا دست کم این دانش آموز در نمی‌یابد، بعینه در دانشنامه زبان و ادب فارسی (۱۳۸۸ ه. ش.، ۳/۶۶۰) موجود است؛ و از آنجا به تک‌نگاری سعدی شیرازی سرازیر گردیده!

^{۴۹} یعنی در ویراست‌های معتبر آثار سعدی نمی‌بینیم که شیخ آن را در حقی گلستان بی‌خران خویش به کار برده باشد.

باز مرقوم فرموده‌اند:

«در کل، اخلاق دینی سعدی، مانند اخلاق اجتماعی او، اصولاً عملی است. سعدی در کلیات خود از آخرین دستاوردهای صوفیان، که در برابر اعتقادات دینی تعصب نمی‌ورزند و خیر و شر را از لحاظ نظری با هم برابر و مساوی می‌دانند، سخنی نمی‌گوید (ماسه، ص ۲۴۴).»

مقصود از «آخرین دستاوردهای صوفیان» چیست؟... این عبارت عیناً در ترجمه کتاب ماسه^{۵۱} (تحقیق درباره سعدی، ج: ۲، ص ۲۴۴) دیده می‌شود. در آنجا نیز مُبهم است، و نقل و دست به دست کردنش، از ابهام آن نمی‌کاهد.

اگر منظور ماسه، اندیشه‌های مُتسامحانه اِفراطی بعضی صوفیان مُتأخر و انگاره صلح کُل و مانند آن باشد، باز تعبیر مناسب و روشنی برنگزیده است؛ و ناخوب‌تر، کار کسی که عبارات مُبهم یا عیناک این و آن را گُلچین و یک کاسه می‌کند و مَشامّ ذهن و فکر مخاطبان عام را رنجه می‌سازد!

آورده‌اند:

«[سعدی] در بعضی اشعارش حالت خلسه غمگین و رؤیاینگیزی موج می‌زند که همه احساساتی که برای تبیین حالت خلسه به کار می‌رود با رمز می‌پوشاند. ناپایداری روزگار، اعتقاد به جبر و تقدیر، بیهودگی کوشش فرابشر، فرار دیوانه‌وار موجودات به سوی هدفی نامعلوم در این احساسات حزن‌انگیز کم و بیش وجود دارد و شاعر می‌کوشد همه آن را حتی در یک بیت به خواننده القا کند (ماسه ص ۲۶۷ - ۲۶۸).»

و بلافاصله در پی آن افزوده‌اند:

«مثلاً در این بیت:

وفاداری مدار از بلبلان چشم
که هر دم بر گلی دیگر سراینده

(سعدی، ص ۱۴۸)، (ص ۱۵۲).

شاید کسی که با آثار سعدی آشنائی دُرستی نداشته باشد، مثالی را که نویسنده کتاب سعدی شیرازی از برای آن بیان احساسات حزن‌انگیز

۵۰. کتاب هانری ماسه که گویا رساله دکتری وی بوده است و به سال ۱۹۱۹ م. در پاریس انتشار یافته (نگر: تحقیق درباره سعدی، هانری ماسه، ترجمه دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی - و - دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹ ه. ش.، ص ۵). یعنی محصول حدود یک قرن پیش از این و مُقَدّم بر چاپ‌های انتقادی محمدعلی فروغی و تپسینیان وی بوده و در چارچوب فارسی‌فهمی شکسته‌یسته یک اجنبی هم قلمی شده است، کتابی است آکنده از نادرستیها و تَلقیات مُبهم و کُز و مَرّ که پاره‌ای از آنها را مترجمان کتاب به نقد کشیده و گاه در بیان قُصور و نقصان آن بسیاری برده (نمونه را، نگر: همان، ص ۳۳۱) عَمَل کرده‌اند.

بیجا نخواهد بود که خاطر نشان کنم: واژه «Essai» را که در نام کتاب ماسه مُترجمان آن به «تحقیق» برگردانیده‌اند، شاید درست‌تر آن بود به «تَتَبُّع» ترجمه کنند.

گفت و مدعی شد که ماسه بافت و زمینه این بیت سعدی را در همان صدر کلامش به دست داده و شاهد خود را مضمون آن توصیف مُقَدَّم ساخته است، و الباقی (یعنی: آن خلسه غمگین و رؤیای انگیز و چه‌ها و چه‌ها...)، مخلفاتی است که ای بسا هم در ترجمه به فارسی زیادۀ مُبَهَم و کم ارتباط شده باشد!

جای دیگر آورده‌اند:

«سعدی زمانی نیز در دمشق اقامت داشت... او بیشتر وقت خود را در کتابخانه‌ها و مجالس بحث و وعظ سپری می‌کرد (ماسه، ص ۹۳).» (ص ۴۹).

این مطلب را نیز - چنان که نشانی داده‌اند -، از کتاب تحقیق درباره سعدی هانری ماسه برگرفته‌اند.

حضور سعدی در «مجالس بحث و وعظ»^{۵۴} آن بلاد، تنها شاهدی نسبهٔ موجهی که می‌تواند داشته باشد، حکایتی است که خود وی از اندرزگفتنش در «جامع بعلبک» - و نه دمشق - آورده است. اگر آن حکایت را مُسَلَّم بداریم و تَخْتِیلی نشماریم، می‌توانیم گفت که سعدی در بعلبک اندرزگویی کرده است؛ ولی در دمشق چه؟

آنچه ماسه در این زمینه مورد استناد قرار داده و مثلاً گفته: «زیرا مسلماً در این هنگام سعدی به وعظ اشتها داشت و...»^{۵۵}، از جنس اسناد تاریخی نیست. مایه‌هائی است برای گمانه‌زنی و احتمالات بافتنی نامستند (که در کتاب هانری ماسه چندان کم هم نیست).

از این نامربوط‌تر و واهی‌تر، گزارش وقت‌گذرانی و مصروف‌گردیدن عمر سعدی است به «مطالعه در کتابخانه‌ها»^{۵۶} دمشق - که ماسه حتی نگفته این تَخْتِیل را بر چه بنیادی مجال طرح داده است. البته شاید ماسه و ناقل ایرانی تَخْتِیلاتش بگویند: مگر ممکن است سعدی به دمشق برود و سری به کتابخانه‌های توانگران نرزد؟!... پاسخ، همانست که این خیالبافی‌ها، هرچه نام داشته باشد، تاریخ و تحقیق نیست.^{۵۶}

باز آورده‌اند:

«... بنا به استناد حکایتی در گلستان، رفتن سعدی به قونیه صحت دارد...» (ص ۴۹).

آیا در گلستان سعدی هیچ ذکر از «قونیه» رفته است؟!... من به جای

مُشْتَمَل بر ناپایداری روزگار و جبرباوری و فرار دیوانه‌وار و چه‌ها و چه‌ها در پی آورده است، مناسب بینگازد؛ ولی یک مراجعه به متن کَلِمَات سعدی بر پایه همان نشانی داده شده بسنده است تا نشان دهد قضیه بگلی چیز دیگری است و بیت سعدی دربارهٔ یک شوهر هوس باز است، نه آن افاضات دور و دراز! به تعبیر خود سعدی، «... جوانی مُعْجَب خیره‌رای سرتیز سبک‌پای که هر دم هوسی پزد و هر لحظه رایبی زند و هر شب جایی حُسبند و هر روز یاری گیرد»^{۵۷}؛ و شیخ شیراز آن بیت «وفاداری مدار از بلبلان چشم...» را در پی این وصف و دربارهٔ چنین هوس باز خیره‌سری آورده است، نه دربارهٔ آن چه‌ها و چه‌ها که نویسنده کتاب سعدی شیرازی از هانری ماسه عاریت کرده!

باری، هنوز این همه قصه نیست!... قضیه وقتی شیرین ترمی شود که بروقی نشانی داده شده به کتاب تحقیق درباره سعدی هانری ماسه (ص ۲۶۷ و ۲۶۸) رجوع فرمائید و متوجه شوید که این بیت هم در خود کتاب ماسه در ادامه آن مطالب آمده و نویسنده کتاب در فریبستن پرونده نقل قول از ماسه قدری عجله کرده! و در واقع ختم گفتاورد خویش را از ماسه، باید پس از نقل بیت قرار می‌داده است، نه قبل از آن.

اکنون از جهتی نفسی براحتی کشیده توانیم گفت: خوب! لااقل خوب شد که سوء اختیار آن بیت نامربوط از نویسنده هموطن ما نیست و مستشرق نامدار فرانسوی خود چنین دسته‌گل ناجوری به آب داده است!!... اما باز هم نمی‌توان از اشتباهکاری و آسانگیری نویسنده هموطن گذشت؛ چرا که در همان کتاب و از قضا در بندهای مُقَدَّم بر همین بخش، بارها ماسه نشان داده است که در فهم صحیح اشعار سعدی و حال و هوای آن لغزشها می‌کند و مترجمان کتاب او بناگردد این باره چند بار تذکر داده و بروی خُرده‌ها گرفته‌اند.^{۵۲} چرا باید نویسنده هموطن ما علی العمیا دست در دست ماسه بینهد و راه بسپارد، خاصه وقتی استشهاد به آن بیت را هم از گفتاورد خویشتن از ماسه بیرون کشیده و در واقع خود با استقلال همهٔ مسؤلیت استشهاد را برعهده گرفته است. بماند که در نفس نادُرستی استشهاد ماسه، جای لیت و لعلی هست که در استشهاد نویسنده هموطن ما نیست؛ چرا که ماسه، آن مطالب را در ضمن بندی بلند آورده است که در آغاز آن می‌گوید: «... سعدی گاهی این قریحه طنز را حتی دربارهٔ موضوعات مربوط به هوی و هوس به کار می‌برد که به نوعی شماتت منجر می‌شود... در اشعار دیگر... (الخ)».^{۵۳}

شاید - و البته «شاید» - با ملاحظه صدر کلام ماسه که در کتاب نویسنده هموطن ما محذوف است، بتوان قدری در باب فهم و دریافت مستشرق فرانسوی و داوری اش دربارهٔ بیت سعدی، خوشبینانه تر سخن

۵۱. کَلِمَات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۱۴۸ (باب ششم گلستان).

۵۲. نمونه را، نگز: تحقیق دربارهٔ سعدی، ج ۲، ۱۳۶۹ هـ. ش، صص ۲۶۵ - ۲۶۷، حاشیه‌ها.

۵۳. همان، ص ۲۶۷.

۵۴. در اصل عبارت ماسه، از «مجالس» سخنی نیست (نگز: تحقیق دربارهٔ سعدی، ص ۹۳)؛ لیک پُر تفاوتی نمی‌کند.

۵۵. تحقیقی دربارهٔ سعدی، ص ۹۳ و ۹۴.

۵۶. خداوند طول عمر با عزت و برکت دهد یکی از ارباب حکمت و مدّرسان نامی فلسفه را در همین مرز پرگه‌ها که می‌پندارد اگر فلان فیلسوف متشیع به عراق سفر کرده، بناگردد می‌توان گفت به زیارت عتبات مقدّسه نیز مُشْتَرَف شده است؛ و هکذا. با همین روش استنباطی نیز در مؤلفات پُر شمار خود أحياناً از افاضات تاریخ‌پژوهانه دریغ نمی‌کند.

نویسنده این بیت را به همان ریختِ ناستواری که دیده می‌شود ضبط کرده؛ نه به ریخت:

استادِ غزلِ سعدی است پیش همه کس اما
دارد سخنِ حافظِ طرزِ سخنِ خواجه

که معروف است؛ وانگهی، با صرفِ نظر از چه و چون و چند ضبط بیت، ای کاش فرموده بودند که «حضرت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ»، این «إقرار» را در کدام محکمه معتبر مجال طرح داده‌اند! آیا این بیت در نسخه‌های معتبر دیوان حافظ هست^{۶۰} تا بدین ضرس قاطع به عنوان یکی از آقاریروی مورد استناد واقع شود؟^{۶۱} ... به هر حال ارجاع و استناد چیزی است که در این گونه مواقع، و در چنین تک‌نگاری‌ها، پُر بیراه و بی‌وجه نیست!^{۶۲} ...

با آن‌که این کتابِ قلیل‌الحجم را دست کم دو ویراستار از نظر گذرانیده‌اند (نگر: ص ۴ و ص ۷) - یا پنا بوده است از نظر بگذرانند!

۶۰. بیت یادشده از غزلی است نه در ترازِ غزل‌های خواجه شیراز که البته در نسخه‌های کهن و ویراسته‌های معتبر دیوان او نیز نیست، ولی مثلاً در بدر الشروح بدرالدین اکبرآبادی (ج کوبته‌ی پاکستان، ص ۶۵۱) آن را می‌توان دید. مطلع غزل این است: «ای در چمن خوبی رویت چو گل خودرو / چین شکن زلفت چون نافه چین خوشبو».

۶۱. از قضا، در همین روزها که این یادداشتها را تسوید می‌کردم، به مناسبتی گزارش تصویری سخنرانی دکتر لئوناردو لونیژن آمریکایی استاد فارسی در انگلستان را می‌دیدم که در آن به مناسبتی به همین بیت گواهی می‌جوید (البته به ریخت مُتعارف و موزونش، نه آن صورت مخدوش که در کتاب سعدی شیرازی آمده بود!) و بر فور در پی آن می‌افزاید:

«... البته این بیت، می‌دانم در تصحیح خانلری و فروزینی نیست ولی در هر حال معروف است...» (این سخنرانی در ۱۳۸۹/۵/۱۲ ه. ش. در «شهر کتاب» تهران ایراد گردیده است).

حتی بیان ریپیکا نیز در زمان تحریر تاریخ ادبیات ایران‌اش - که امروز برآستی کهنه به شمار می‌آید - توجه داشت که شعر ستایش آمیزی که در حق «خواجه» به «حافظ» نسبت داده می‌شود، «ناموثقی» است. نگر: تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا (با همکاری: اوتاکار کلیما و...)، ترجمه دکتر ابوالقاسم سبزی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳ ه. ش. ۴۶۸/۱۰. (پیشگفتاور ریپکا بر کتاب یادشده، تاریخ «۱۹۶۷» م دارد؛ یعنی بیش از نیم قرن پیش!).

۶۲. خاورشناسی آلمانی، هرمان اِته (۱۸۴۴ - ۱۹۱۷ م) یک جا که پژوهندگان را به احتیاط در استناد به مندرجات سفینه‌ها و بیاض‌ها و مُنتخب‌ها و مانند آنها فراخوانده است، گفته: «... ایرانیان، در نقل اخبار و اشعار، عشق خاصی به حقیقت جویی و راستگویی نشان نداده‌اند.» (تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج: ۲، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۴).

هرچند زنده‌یاد استاد محمد پروین گنابادی، بدزستی و انصاف در نقد سخن «اِته» قلم فرسوده و یادآور شده است که اولاً، این آسانگیرها به قوم ایرانی اختصاصی نداشته و در قرون گذشته بیشترینه مردمان از این سهل‌انگارها کرده‌اند، و ثانیاً، از میان همین قوم ایرانی مردمان باریک‌بین بزرگی چونان بیهقی و حمزه اصفهانی و بیرونی و خواجه نصیر برخاسته‌اند که زوش و مینشی جز آنچه یاد شده است نداشته‌اند، و ثالثاً، آناری چون مُنتخبات و جُنکها عرصه تَدَوُّق و تفریح بوده است و بی‌دقتی‌های اینگونه آثار را نباید به پای عموم مؤلفان نهاد (نگر: گزینۀ مقاله‌ها، محمد پروین گنابادی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۳۶۷ و ۳۶۸)، بر سر جان کلام که شیوع سهل‌انگاری و آسانگیری در میان ماست - علی‌الخصوص در ادوار متأخر -، بیهوده قال و مقال نباید کرد.

اکنون که لفظِ پُرظَمَطراق «بیداری اسلامی» در دهانها افتاده و برای عده‌ای اسباب آوازه‌گری و نام و نان و آبی هم فراهم کرده است - که صد البته نوش باد! -، و از قضا، پیدائی همین تک‌نگاری سعدی شیرازی هم به نحوی که نویسنده‌اش اشارت کرده است (ص ۶)، زبطی به قضایای «بیداری اسلامی» دارد!، ای کاش بخشی از «بیداری» ی ما مسلمانان، مصروف آفرینش دقت و اِقتان و سَدادِ اقوال و صلاحِ افعال شود که همه ریشه‌های عمیق و غریق در سنت دینی و شیوه سَلَف صالح نیز دارند. ایدون باد!

اعتماد بر حافظه، به فهرستِ اعلامِ کثیباتِ سعدی‌ی چاپ امیرکبیر مراجعه کردم؛ اثری از «قونیه» در آن نیست. در فهرست اعلامِ گلستان ویراسته شادروان دکتر غلامحسین یوسفی نیز یک «قونیه» هست که راجع است به تعلیقات و توضیحاتِ مصححِ فقید، نه حکایاتِ گلستان!

پنا بر نشانیی که نویسنده کتابِ سعدی شیرازی در پایانِ بند داده است، اینجا هم مطلب را از هانری ماسه اخذ کرده.

در نشانی یادشده به کتاب ماسه می‌نگریم. عبارت ماسه این است: «... پس اگر به اتکاء حکایت مذکور در گلستان تصور شود که سعدی از قونیه دیدن کرده زیاد بی‌جا نخواهد بود...»^{۵۷}

می‌بینید که آنچه مستشرق فرانسوی گفته، طرح یک احتمال و تصوّر است، نه آنچنان که هموطن ما تخیل کرده است گزارشی که مُستند گزاره موزخانه ایشان واقع تواند شد.

اما آخر کدام حکایتِ گلستان مایه این خیال‌پردازی شاعرانه^{۵۸} شده است!؟

ماسه، نه تصریحی می‌کند و نه نشانی می‌دهد؛ ولی گویا نظرش به این عبارتِ گلستان بوده است که لختی سپس تر مورد استشهاد قرار داده: «مهمان پیری شدم در دیار بکر که مال فراوان داشت و فرزند خوبروی»^{۵۹}.

باری، ای کاش کسی پیدا می‌شد این بنده را ارشاد کند و تبیین نماید آخراز کجای این حکایت یا هر جای دیگر گلستان می‌توان محل «استناد» نویسنده هموطن ما را در صحیح شمردن خبر (یا: انگاره) سفر سعدی به قونیه، بیرون کشید!...؛ یا شاید «استناد» در اینجا مفهوم تازه‌ای دارد که من و امثال من در نمی‌یابیم.

با همین شیوه آسانگیرانه و بی‌پرواست که بالحنی جزم‌آلود و بی‌گمان نوشته‌اند:

«[سعدی] در غزل، به اقرار حضرت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، استاد کل است. آنجا که می‌فرماید:

استاد غزل سعدی نزد همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه»

(ص ۱۵)

۵۷. تحقیق درباره سعدی، ج: ۲، ص ۹۶.

۵۸. شاعرانگی خیال‌پردازی هانری ماسه را در ادامه عبارت وی در همان صفحه تحقیق درباره سعدی ملاحظه فرمائید:

«و تصوّر ملاقات این سه روح بزرگوار [= مولوی و شمس و سعدی] چه اندازه خوش آیندست که در شهر کوچکی از آسیای صغیر، مظاهراستوارترین عقل سلیم و پهناورترین تخیلات نبوغ ادبی - که هرگز در جهان اسلام نظیر آن دیده نشده است [۱۹] - لحظه‌ای با یکدیگر دیدار کرده باشند».

۵۹. نگر: تحقیق درباره سعدی، ج: ۲، ص ۹۷.

بسیار جالب توجه است که در این کتاب از «آثار فلسفی و طبّی زکریای رازی» (ص ۶۹) یاد کرده می‌شود! یعنی نام «محمد بن زکریای رازی» به همان شیوهٔ متسامحانهٔ عوام که او را به نام پدرش می‌خوانند، ثبت می‌گردد! ظرفه آن است که نویسنده کتاب خود پزشک و مصحح بعضی متون طبّی قدیم است و در تاریخ پزشکی نیز گاه قلمی می‌فرساید!! و ظرفه‌ترین که چون دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب سعدی شاعر عشق و زندگی^{۶۵} دچار این تسامح عامیانه شده است، نویسنده کتاب سعدی شیرازی هم که شالودهٔ «تألیف» خود را گوئیا بر شیوهٔ چسب و قیچی نهاده بوده است، همان خطا را مکرر نموده (یا حاجتی به اصلاح این لغزش ندیده، و یا ازین، خود این لغزش را ندیده است!!!)!

کتاب سعدی شیرازی، به رغم هدفمندی مورد ادعای نویسنده، حتی مخاطب مشخصی ندارد؛ گاه - مثلاً در باب نام و نسب سعدی یا تاریخ ولادت و وفات او (صص ۳۲ - ۴۱) - وارد تفصیل جزئیات و اختلاف اقوال می‌شود، به نحوی که تنها محققان و اهل فن را به کار می‌آید، و گاه به چنان توصیفات کلی و اطلاعات پیش پا افتاده و انشاء نویسی‌های دبیرستانی‌گونه می‌پردازد و توضیح واضحات پیشه می‌سازد که حتی برای مخاطب میان‌مایه و عادی هم بسیار ملال‌آور و بی‌ثمر می‌گردد.

نمونهٔ انشاء نویسی‌های بی‌ثمر و توضیح واضحات را بنگرید:

«اگر در گلستان و بوستان مطالبی در توجه دادن انسان به شناخت خداوند یکتا و خداپرستی داده است [کذا!]، علتش این است که وی فردی متدین و مذهبی است و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده و پرورش یافته است. اعتقادی که سعدی به خداوند یکتا دارد خالص و عاری از هر نوع رنگ و زوائد [؟] و تزویر و ریاست.» (ص ۱۴۲).

«سعدی برای پیروزی انسان در دنیا و آخرت، دین و علم را امری لازم می‌داند. وی اخلاق و تقوا را بالاتراز هر چیزی می‌داند و این خود نمایانگر این اصل [؟] است که سعدی بسیاری از دیدگاه‌های تربیتی و اخلاقی خود را با استعانت از آیات قرآن و احادیث نبوی بیان کرده است...» (ص ۱۴۳).

به فقرهٔ اخیر دقت فرمائید!... چون سعدی اخلاق و تقوا را بالاتراز هر چیزی می‌داند، پس متأثر از کتاب و سنت است. آیا در این نحوهٔ استنتاج خللی نیست؟... آیا این همه بزرگان آدیان پیش از اسلام، یا نخبگان جوامع دور از اسلام هم که به برتری «اخلاق و تقوا» یا مفاهیمی از این دست قائل شده‌اند، متأثر از «آیات قرآن و احادیث نبوی» بوده‌اند؟ آثار سعدی سرشار از استشهاد به قرآن کریم و حدیث مأثور است، و همین بس است تا تأثیر او را از این دو سرچشمهٔ نورانی فرامیاید؛ ولی

۶۵. ص ۳۵۴ (ج: ۱).

- ناپیراستگی‌های آن فراوان است؛ و حتی غلط‌املائی هم در کتاب هست! (در ص ۲۲ «خراج‌گذاری» نوشته‌اند، به جای «خراج‌گزاری / خراج‌گزاری»).

یک جا آورده‌اند:

«در شعر سه تن پیامبرانند
هرچند که لائبی بعدی» (ص ۵۱)

حال آنکه در مصراع نخست، «پیامبران» صحیح است، و در مصراع دوم «نبی» (به فتح یاء مشدّد)^{۶۳}.

جای دیگر، وقتی از حسن دهلوی یاد شده است، نوشته‌اند:

«... سرایندهٔ شعری به مضمون زیر:

حسن گلی ز گلستان سعدی آورده است
که اهل معنی گلچین این گلستان‌اند»

(ص ۶۳).

پیدا است آنچه آورده‌اند «عین» شعرو عبارت حسن دهلوی باید باشد، نه «مضمون» آن!

یکی از سرنویس‌های کتاب ایشان از این قرار است:

«تأثیر حافظ از سعدی» (ص ۱۷۶). پیدا است باید «تأثیر» را به «تأثر»، یا «تأثیرپذیری»، یا «اثرپذیری»، یا چیزی از این قبیل، اصلاح می‌کرده‌اند.

یک جا آورده‌اند که «نفیسی در نوشته‌های خود بر کتاب لباب الالباب» چنین و چنان گفته است (ص ۳۸).

«نوشته بر لباب الالباب، یعنی چه؟! لابد، منظور، تعلیقات نفیسی بر لباب الالباب است؛^{۶۴} وگرنه بعید می‌دانم او روی خود کتاب چیزی نوشته و متن را - مثلاً - خط خطی کرده باشد!!!»

۶۳. در این مورد هم البته ذکر منبع نفرموده و مستند خویش را نشان نداده‌اند.

در بهارستان جامی (به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی ج: ۲، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱ ه. ش.، ص ۱۰۵)، می‌خوانیم:

«یکی از شعرا گفته - والحق گوهر انصاف شفته - :

در شعر سه کس پیامبرانند
هرچند که لائبی بعدی!
أوصاف و قضیده و غزل را
فردوسی و آنوری و سعدی».
ریخت دیگری از این شعر نیز منقول است، و به عبدالله هانفی (که از سرایندهگان سدهٔ نهم هجری است و خواهرزادهٔ عبدالرحمن جامی)، منسوب (نگر: زمینهٔ اجتماعی شعر فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کلکنی، ج: ۱، تهران: نشر اختران و نشر زمانه، ۱۳۸۶ ه. ش.، ص ۲۸۱):

در شعر سه تن پیامبرانند
هرچند که لائبی بعدی
فردوسی و آنوری و سعدی
(در باب نقد محتوایی این فتوای ادبی و اعتراض بر همدوش ساختن آنوری با فردوسی و سعدی، نگر: زمینهٔ اجتماعی شعر فارسی، ص ۲۸۱ و ۲۹۸).

۶۴. و می‌دانیم که زنده‌یاد استاد سعید نفیسی را بر آن کتاب آرج آور تعلیقاتی مبسوط و نفیس و پژوهش‌پایانه است.

به یاد دارم که خود دکتر علی اکبر ولایتی در سخنرانی اش در کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی و هزاره تدوین شاهنامه (تهران: دی ماه ۱۳۶۹ ه. ش.) به شاهنامه‌ی ویراسته دکتر جلال خالقی مطلق استناد و استشهاد می‌کرد که بر پایه شماری از همین نسخه‌های کهن و معتبر متمدن بر نسخه بایسنقری فراهم شده است. در همان کنگره، نسخه برگردان دستنوشته کتابخانه ملی فلورانس را نیز به میهمانان هدیه دادند و از آن جمله لایه یک نسخه هم به دکتر ولایتی اهدا شده است به عنوان سخنران.

حال پس از سالها و پس از بحث و بررسیهای بیشتر و معرفی و حتی نشر نسخه‌های دیگر، در این کتاب می‌خوانیم: «قدیم‌ترین نسخه مشهور شاهنامه... نسخه بایسنقری است...!»!

آیا این سطرها به قلم دکتر علی اکبر ولایتی نوشته شده است؟! ... چه عرض کنم؟

به هر روی، هاضمه فراخ فصل مورد بحث و همان وسعت مشرب نویسنده در مواجهه با ادوار و اعصار تاریخی سبب شده است تا دامنه بحث از «أوضاع فرهنگی»ی «روزگار سعدی» را چندان بگستراند که حتی از «عرفی شیرازی» (ص ۳۰)، شاعر نامی عصر صفوی^{۶۶} هم در همین فراخنا سخن بگوید!

* * *

کاستیها و نادُرستیهای کتاب سعدی شیرازی، محدود به مواردی که یاد کردیم، نیست. آنچه بر قلم رفت، نمونه‌هایی بود که حال و روز اینگونه تألیفات وصالانه را قدری هویدا می‌کند و بیش از این هم به اِطالَه کلام حاجتی نیست؛ زیرا از این دست کتابها در روزگار ما بُندرت دستیاب نمی‌شود، و اهل نظر، خود، هر یک، نمونه‌های مُتَعَدِدی از چنین کتاب‌پردازی‌ها - یا بی‌پرده‌تر بگوئیم: «کتابسازی»ها - را در یاد دارند و نام می‌توانند برد!

یادمان نرود که نویسنده کتاب سعدی شیرازی، یک قلم تألیف یکصد و ده جلد تک‌نگاری را تعهد کرده بود (ص ۶). این، یکی بود که بر «آفتاب» افگنده بودند. حال آن یکصد و نه جلد دیگر چگونه است؟! ... راستی، در این «ممالک محروسه» چه خبر است؟! ... هیچ! ... به قول خود سعدی: «... ببايد گفت اينک ماه و پروين!».

اصفهان / فروردین ماه ۱۳۹۳ ه. ش.

این که چون سعدی به برتری اخلاق و تقوا قائل شده، پس از کتاب و سنت متأثر گردیده است، استدلال دُرستی نیست؛ بلکه سخنی است نادُرست و بی‌ثَمَر و واهی.

از کم‌فائده‌ترین بخشهای کتاب، فصلی است که درباره «غزلیات» سعدی نوشته‌اند (صص ۹۴ - ۱۱۲)؛ فصلی آگنده از لفاظی‌های کم‌بار و بر سر هم، بسیار نامناسب، خاصه برای مخاطبان اینگونه کتابها که بناست عامه خوانندگان باشند.

نویسنده در فصل درازی که درباره «أوضاع فرهنگی»ی روزگار سعدی پرداخته است (صص ۲۳ - ۳۲)، از مطالبی، آن هم بشرح، سخن می‌دارد که ربط وثیقی به روزگار سعدی ندارد. نمونه را، شکوفائی هنر و ادب و ... در دربار تیموریان و کارهای اَلغ‌بیک و بایسنقر در سده نهم هجری (نگز: ص ۲۷ و ۲۸) چه ربطی به «أوضاع فرهنگی»ی روزگار سعدی دارد؟ آیا همین که تیموریان - به قول نویسنده - «با مغول خویشاوند بودند» (ص ۲۲)، مُجَوِزی است تا در بحث از أوضاع فرهنگی روزگار سعدی مثلاً به شاهنامه بایسنقری هم بپردازند (نگز: ص ۲۸)؟! آن هم چه پرداختنی؟!!

مرقوم فرموده‌اند: «... امروز قدیم‌ترین نسخه مشهور شاهنامه که در دست است همان نسخه بایسنقری است که در ۸۲۹ ق تحریر یافت.» (ص ۲۸).

مدعائی است بگئی بیراه! ... گذشته از نسخه خطی معروف شاهنامه که در موزه فلورانس نگاهداری می‌شود و در انجامة آن تاریخ ۶۱۴ ه. ق. هست - یعنی بیش از دو بیست سال قبل از نسخه بایسنقری -، دستنوشته معروف کتابخانه موزه بریتانیا موزخ ۶۷۵ ه. ق. - که مبنای تصحیح دانشمندان شوروی پیشین و نیز مبنای تصحیح بنیاد شاهنامه‌ی سابق (به رهبری استاد زنده‌یاد مجتبی میثوی) بوده (و به قولی، موثوق‌ترین دستنوشته موجود شاهنامه است) -، و دستنوشته‌های موزخ ۷۳۱ و ۷۳۳ و ۷۴۱ و ... که در کتابخانه‌های استانبول و سن پترزبورگ و دارالکتب قاهره و ... نگاهداری می‌شود، و تعداد معتنا بیهی نسخه بی‌تاریخ ولی کهنه که به هر روی از نسخه نه‌چندان معتبر بایسنقری قدیم‌تر و صحیح‌تر است، در دست هست که جائی برای چنان ادعای نادرستی برجای نمی‌نهد. برخی از این دستنوشته‌ها به صورت «نسخه برگردان» انتشار یافته و درباره بعضی آنها مقالات مُتَعَدِد و حتی کتاب تألیف شده، و حتی در عصر پهلوی اول و زمانی که جشن هزاره فردوسی را به سال ۱۳۱۳ ه. ش برپا می‌داشتند تصویر بعضی این نسخ در ایران بوده و در تهیه خلاصه شاهنامه هم مورد استفاده زنده‌یاد محمد علی فروغی قرار گرفته است. پس، برآستی این اندازه بی‌اطلاعی صاحب تک‌نگاری، تعجب‌آور است!!

۶۶. گویا تولد عرفی در ۹۶۳ ه. ق. رخ داده است. وفات وی نیز - آنسان که آورده‌اند - در سی و شش سالگی او به سال ۹۹۹ ه. ق. واقع گردیده است؛ یعنی افزون بر سیصد سال پس از سعدی!